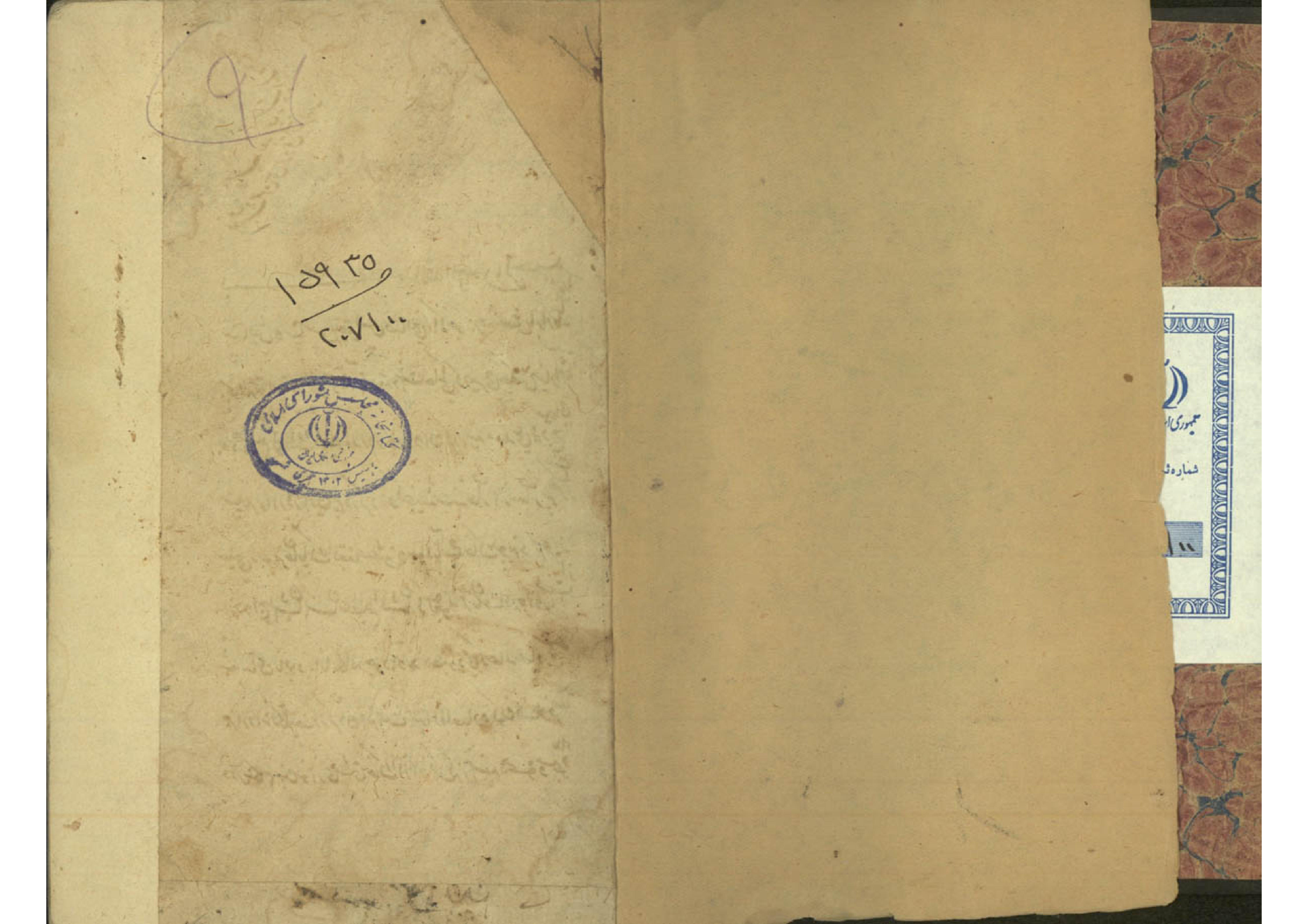

جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جواهرنامه
مؤلف محمد بن منصور
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۳۵
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۱۰


کتابخانهٔ مجلس
لامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۱۰
کتاب جواهرنامه
مؤلف محمد بن منصور
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۳۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جواهرنامه
مؤلف محمد بن منصور
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۳۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۱۱



١٥٩٣٥
٢٠٧١٠٠

هو

هو الفتاح العلیم

رساله جواهرنامه من تصانیف محمد بن منصور رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس بی قیاس صانعی را که جوهر صنعتش بازار کارخانه سپهر را
بجواهر ثوابت و سیارات آراسته داشت حاکمی که صیرفی حکمتش دینار آفتاب
و درم کواکب در بازار روزگار روان گردانید مبدعی که درج سیمابی
سپهر را از دراری پر در کرده و گنجینه سینه عارف از معارف پر گوهر ساخته
حکیمی که جوهر جان پاک را بغذای عشق و هوا با آب و خاک پیوند داد و از
ازدواج اسباب انسان عظیم الشأن را اعجوبه زمان و نادره دوران ساخت از
شبستان نابود ببارگاه وجود آورد معبودی که عامه عباد را سجده
جزار دانه تکلیف در گردن انداخته بدار العبادة کون و فساد فرستاد
و در هنگام بنده نوازی هستی خاک را از افلاک گذرانیده مسجود ملائکه

اعلا

اعلا گردانید و در مقام بی نیازی پیکر زیبا منظر انسانی را شربت ممات چشانید
با خاک تیره برابر ساخته عالم آرایی که شمع کافوری صبح را از شعله آفتاب روشن
کرده و هوای دلگیر شب را از دود چراغ کواکب منور و مزین گردانید خلاقی که بر
نقشی بر آب زد در خوش آب حاصل شد نقاشی که از قطرات رنگین بر خاک د
زر مغربی تلون پذیرفت بیت قطره آب که از صلب سحابی بچکد در کف
تربیتش لؤلؤ مرجان گردد پاره خون که در افتد ز سر بینی کوه از شعاع
لعل بدخشان گردد نعت درود نامعدود نثار قافله سالار وجود که بتابید نظر
کیمیا اثرش وجود خاکیان را با زر سر برابر کرد جوهرشناسی که در دریای
لاهوت وحدت از قعر بحر عمیق کثرت استخراج نمود خواجه چهارسوی
بر سودای عشق و هوا از قدوم مقدسش رونق و رواج یافته بازار
که دین و دوربین را بکحل ما زاغ البصر مکحل ساخته از درنج امروز حاصل احوال فردا
مشاهده کرده مسند نشینی که اطناب خیام دولت و شوکت از فضای

فراخ بهشت جهان فانی که زراسته باد و تا دوام خلود استوار گردانید پایه

قدرش از رواق زبرجد افلاک بگذشت و دامن کبریاش از توده خاک

آلوده گشت چابک سواری که خرد دوراندیش گرد دامن سهابت سیر او نرسید

تیز رفتاری که بیگانه تک وهم و گمان از دویدن در رکاب او عاجز آمده مایه

امید و بیم صدف وجود را در بیم نظر حقیقت بینش از کون و مکان گذشته

در اوج لامکان جولان میکند و محتسب شریعت رایش زهره زمین گیر را

[illegible] کرده جهان میگرداند ◦ راه نمائی که شکار را دم از ظلمات عدم به

نور تحقیق او رسید و مشکل گشای سلسله خلاصی عالم از قرع اعظم او سلسله شفاعت

او خواهد بود بیت ز ظلمات عدم می آمدی و سر آدم ◦ چراغی بود در دستش

هم از نور تحقیقت ◦ ید الله گوشت اندر آستینش عیب پوشیده ◦

آستین و رحمت در ما تحقیقت ◦ چو چرخ زال بچه نور پای قیامت را

شعله گسترده اندم شناخت ساطع و تمکنت ◦ محرم راز الهی

مظهر اسم اعظم الله الناسک لله السالک فی الله العارف بالله الافصح

ابو القاسم محمد العربی علیه درر الصلوة و تحف التحیات علی آله

جواهر معدن الدرایة و نجوم فلک الهدایة اما بعد چون اقل الخلیقه [illegible] بالا

شیخ فی الحقیقه محمد بن منصور مامور شد بانکه رساله در بیان احوال جواهر

ترتیب نماید و بر همگنان مخفی نیست که اشرف و اعلی و احسن دوا

جواهر ناسره جواهر وجود با جود در درج خلافت گوهر کان معدلت

رافت چه در دریای مکرمت و عطا گستری و چه کوه بر کوه شکوه

رعیت پروری چه در وجه کوه عالی بصورت یکی از آحاد بنی آدم

آمده جهانی در کسوت انسانی مختفی گشته بیت بحر اعظم در نمی پنهان شده

در سه گز تن عالمی پنهان شده ◦ یکدمی خواهم ببهنای فلک ◦ تا بگویم

رشک آن ملک ◦ لاجرم شمه از احوال این جوهر عالی را در سلک

احوال جواهر عالی کشیده در دو فصل فصل اول در معدن او

معدن این در لطیف و مقصد این جوهر شریف صاحب قران دریا نوال
که نقش تیر خیال تصویر شبه و مثال او نتواند کرد شاهسواری عطا بخش
گیتی دار که چشم روزگار در هیچ قرن قرین او را ندیده و نخواهد دید همای حمایتش
بیضه فلک هفت اقلیم را زیر بال گرفته از فساد و تباهی نگه میدارد و طبیب عنایتش
از شربت عذب عدالت تسکین حرارت مظلومان داد خواه می نماید
سایه چترش مسکن خورشید تابان و گرد موکبش سرمه چشم امید مظلومان
نهال دولتش بمرتبه بلند شده که دست حوادث زمان بآن نرسد و پایه قدرش
چنان ارتفاع یافته که بر رواق نه پایه گردون برتری می جوید آب تیغش
جویبار حلق دشمنان گل سرخ می پرورد و صورت شمشیر جوهرش
لرزه در اندام صبح در سینه شام میکند و نهیب تیغ خونفشانش خون *
شفق از دیده خورشید میچکاند چابکسواری که اگر باره باد سرعتش را تازیانه
دیهیم از مرکز خاک بالای افلاک جهاند سمند فلکی که اگر کمند کیانی در گردن

ایام گذشته افکنند ایام گذشته را باز گردانند کمانداران که سپهر را هموده
تیره بر چرخ برده که سرمه در چشم سوزنه به تیره هر چند دور زمان کعبتین
اختر از در طاس سپهر گرداند و نقش که خلاف مراد او باشد صورت نبندد و
چندانکه شاهان جنگجوی رخ بسوی او نهادند ایشان را پیاده دست برد از آن
دولت پیاده ساخته در پای پیل ملامت انداخته همی بخت گرانیت آسمان
سایش با نصرت و فیروزی همرکاب و توامان اند عجب آنست که رای بر و بخت
جوانش با وجود شیب و شباب اتراب رضیعی کیانانند شب برزم اندرون
زهر تریاق سوزه ببزم اندرون ماه گیتی فروزه نماینده شب بروز سفید
گشاینده گنج بخشش از امیده فزاینده گرد آورد گاه فشاننده خون
ابر سیاه صبح ضمیر منیرش محل انتقاش حقایق و لوح خاطر خطیرش
مهبط انوار دقایق علماء عصر از فیض کلمات حکمت آمیزش حل مشکلات میکنند
و فضلاء دهر از پرتو عبارت گوهر افشانش کشف معضلات می نمایند

السلطان الاعظم الاکرم الخاقان الاجل الافخم سلطان بن سلطان ابو النصر حسن

اما بعد بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقاله است مقدمه در مواد اجسام معدنی

وکیفیت تکون اینها و امور متعلقه بآن مقاله اول در جواهر ... و در وی بیست

و یک باب است باب اول در در باب دوم در یاقوت باب سیوم در زمرد باب چهارم

در زبرجد باب پنجم در الماس باب ششم در عین الهر باب هفتم در لعل باب هشتم

در فیروزه باب نهم در فادزهر و سایر احجار متکون در حیوانات باب دهم

در عقیق باب یازدهم در اشباه یاقوت باب دوازدهم در جزع باب سیزدهم

در مغناطیس باب چهاردهم در سنباده باب پانزدهم در دهنه باب شانزدهم در لاجورد

باب هفدهم در مرجان باب هجدهم در یشم باب نوزدهم در بلور باب بیستم

در جمست خاتمه در احجار متفرقه و نسبت جواهر باید بر مقاله دوم در فلزات

و در وی هفت باب است و خاتمه باب اول در طلا باب دوم در نقره باب سیوم

در مس باب چهارم در قلعی باب پنجم در اسرب باب ششم در آهن باب هفتم

در خارصینی خاتمه در مرکبات از فلزات و نسبت ایشان باید بر مقدمه

موجود اگر معلل بعلتی نباشد واجب الوجود است الا ممکن الوجود و ممکن الوجود

اگر در موضوع است عرض بود و الا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد بر زوایا متقاطع

ثلاثه قوایم در وی فرض کنند مجرد بود و الا جسم و جسم اگر مختلف مرکب از اجسام

مختلفة الطبایع باشد بسیط و الا مرکب و مرکب یا ترکیب او مستتبع صورتی نباشد

مانند بخار و دخان یا باشد و آنچه ترکیب او مستتبع صورتی باشد اگر آن صورت مبدا حفظ

تغذیه و تنمیه و تولید و حس و حرکت و نطق تواند بود آن مرکب انسان بود

اگر از این جمله مبدا نطق نتواند بود حیوانی دیگر بود و اگر مبدا احساس

از وی هم نتواند بود نبات بود و اگر مبدا تغذیه و تنمیه و تولید نیز

نتواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است ذائب و حجر و ملح و کبریت زیرا

که جسم معدنی یا قوی الترکیب است یا ضعیف الترکیب یا متطرق است یا

غیر متطرق و یا ضعیف الترکیب یا منحل میشود در رطوبت بسهولت مانند

شبه و زاج یا نمیشود بواسطهٔ دهنیتی که در وست مانند کبریت و زرنیخ اول
قسم اول دوم دوم سوم سوم چهارم چهارم و مواد اقسام اربعهٔ
مذکوره جواهر آبی اند لیکن آن جواهر آبی که مادهٔ اجساد ذائبه است آمیخته
شده است بجوهر ترابی ایر چنین استوار و بعد از آنکه از طباخ حرارت نضج
تمام یافته اگر آن بواسطهٔ مصادفت برودت منعقد شده باشد و بعضی
دهنیتی که دارد غیر منعقد مانده و از جهه عدم انعقاد این بعض اجساد قابلیت
تطرق دارند و آن جواهر آبی که مادهٔ احجار است بعد از نضج بسیار بسبب استیلاء
یبوست انعقاد یافته و منقلب بجوهر ترابی بواسطهٔ آنکه در وی هیچ جزو
غیر منعقد نمانده احجار قابلیت تطرق ندارند و انعقاد احجار بسبب یبوست است
که جنه نمیشود مگر بحیلت بخلاف بعضی منطرقات که در گداختن آن احتیاج
بحیلت نیست و آن جواهر آبی که در گداختن آن احتیاج بحیلت نیست
و آن جواهر آبی که مادهٔ املاحست مانند شب و نوشادر بعد از اختلاط

بدخان

لطیف
بدخان کثیر النار بواسطه یبوست انعقاد یافته و منقلب بجوهر ارضی
شده و چون ناریه نوشادر بیشتر از ارضیه اوست بالکلیه منعقد نمیشود منصعد
و آنچه مادهٔ زاج است اشتمال بر ملحیت و کبریتیه و حجریه دارد و در
قوت بعضی اجساد ذائبه سم هست بتفصیل که در مطولات مذکور است
و آن جواهر آبی که بواسطهٔ استیلاء حرارت آمیخته شده با اجزاء هوائی
و ترابی بوجهی که از امتزاج ایشان دهنیت تکون نیز یافت بعد
از آن بمصادفت برودت انجماد یافته و چون سایر اجساد ذائبه متحلل
بزیبقی یا بجوهر مشابه زیبق میشوند زیبق تا مشابه او مادهٔ سایر
اجساد ذائبه بود و بتجربه معلوم شده که زیبق بر اگر کبریت منعقد
میشود پس ترکیب ایشان از زیبق و کبریت باشد بر وجوه مختلفه
تا اگر مادهٔ مذکور پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد اوست
سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد میشود

و اگر در کبریت قوت صبغ ناریه بود طلا تکون یابد و اگر در وی قوت محرقه
باشد نحاس حاصل شود و اگر کبریت پاک شد بیدالمنا لطف ماده نبود
قلعی موجود شود و اگر کل واحد از کبریت عاقد و ماده منعقده با اجزای
ارضی مخلوط باشد آهن تکون پذیرد و اگر عاقد ماده مخلوط متعفن
و ضعیف بود اسرب در وجود آید بواسطه ضعف عاقد انعقاد اسرب
محکم و استوار نیست و بدانکه کیمیاگران از ترکیب زیبق و کبریت
جوهری چند میسازند که این جوهر را مشابهت تامه با بعض اجزای
ذائبه هست چنانچه ظن حاصل میشود که اجساد مذکوره ترکیب از زیبق
و کبریت یافته اند لیکن فضل صناعت بمرتبه فعل طبیعت نمیرسد و
از اینجاست که شیخ ابوعلی سینا در کتاب شفا بیان کرده که کیمیاگران را
دردست نیست که قلب حقایق نمایند قلب حقیقی سرانجه کیفیات صناعات
مثلا میتوانند که سرخی را سرخ تر سازند تا مشابه طلا شود یا سفید کا

کنند

کنند تا مماثل نقره گردد و همچنین قادر اند که اگر عیبهای رصاصی زایل کنند
لیکن قوت عقول بتغییر و تبدیل فصول نمیرسد **مقاله اول در جواهر** لفظ جوهر
موضوعست بازای حجر معدنی تخصیص یافته باحجار شفاف ثمین
چنانکه لفظ ورد که موضوعست بازای شکوفه تخصیص یافته بگلهای
متعارفه **باب اول** در در که انرا مروارید و لولو نیز گویند و بعضی گفته اند
که لولو مخصوصست بمثقب و درو پنج فصلست **فصل اول** در صفات آن
مروارید افخر سایر جواهر است و بعضی بر آنند که از جنس آن خوشترین
داود حبب آب و رنگ منقسم میشود بچهار که سفید و صافی براق
ابدار هست و آنرا باعتبار آن مشابهت در خوشی آب و نجمی و غیثو نیز گویند
و شکری که سفیدی او با سرخی آمیخته باشد و تبنی که سفیدی وی مایل بزرد است
که او زردی بود
و زردی که سرخی زند و آسمان گونی که سفیدی او بکبودی ممزوج بود
و طاوسی که سفیدی او بکبودی زند و رصاصی که سفیدی او با سیاهی

آمیخته بود رصاصی سرخ فام را زیتی و تیره گون را لحامی گویند و سرخ آب

گرند او بدرخشی و صافی زنند و سیاه آب که به سیاهی زند و شمعی که رنگ او میانه

زردی و سبزی بود و شفاف نباشد و رخامی و حصی که تیره و بی آب بود

و خشکاب که ضد خوش آب بود و گاه باشد طبقه محیطه و محاطه برنگی دیگر نیز بود

مثلا محیط زرد یا و محاط سفید بحسب اشکال منقسم میشود به مدحرج که کره و

غلطان است و عیون که عرض آن اندکی از طول آن بیشتر بود و قاعده نصف مدور

و نصف مسطح باشد و سلجمی که پیرامون آن بستبر را می عرضانی مستوی باشد و

فوق آن بتعقب قاعده باستقامت مایل بود و عدسی بسا وجوه [illegible] است دارد

مذکوره سرهای او مساوی باشد و مذوری مستطیلی که بعضی که سرهای او از میانه

باریکتر بود و بعض مستوانی شکل را زیتونی گویند اگر سرا و بغایت

باریک بود شعیری خوانند دیگر که سرهای او مسطح و پیرامون مستوی دارد

دوقی که طول او از عرض کمتر بود و مجرد طولانیست و فقاعی که

حسنه به

فصل دوم در مستویات قم است و در تو بر توست و بیار و در عمانند اولی باشد

در مقامات در و کیفیت تکون آن اگرچه مقالات مختلفات در بسیار است لیکن در

فاخرترین در موضع قریب سراندیب که طول آن موضع **قد** و عرض آن

که درجه یافت میشود و آنچه در محلی از نواحی بحرین که طول آن **قد** و عرض

آن **کو** درجه است می باشد و آنچه در نواحی جزیره خارک که میان بحرین است تکون

می یابد قریب است بدریایی که بسراندیب استخراج میشود و دری که از

دریای یمن و حجاز استخراج میکنند بواسطه آنکه ابدار و شفاف و خلاف بیت

اعیاب چندان ندارد و بدر دریکه در اعماق بحار که خالی از لالی باشد و

و گل آن سیاه نبود تکون می یابد سفید و شفاف است و آنچه در گل سیاه حاصل

میشود سیه فام بود و آنچه در قرب سطح آب متکون میشود بواسطه

تاثیر حرارت زرد فام یا سرخ فام باشد و آنچه حصول آن در میان

لالی باشد بسبب وصول ابخره رویه از کدورت خالی نیست و اقل

نقد و مناجات لآلی چهار بیکا و اکثر آن چهل بجانب و هر بجانی باصطلاح

غواصان دو زرعست و تکون در جوف حیوانیست صدف نام که جسم او

صدفی ملتصق و محیط است و این حیوان را گوشتی است که بسختی با دل

سیم برابری میکند و با گوشت او خلط الزج رقیق مخلوط است و در میان

گوشت دو شاخ و سری که بر یک طرف صدف دارد و در سر دهانی دارد که از

غایت تنگی باد اعاشتمان بپهلو میرود و شکم او بسان حوصله مرغ است و

از دهان تا حوصله مجرائی و از حوصله تا مخرج مفصله امعائی مستقیم دارد

صدفین مذکورتین بر منوال با امرغان اگر خواهد بشاید و اگر خواهد

در هم کشد و بعضی را دیدن و بعضی را خرطوم میان میدت که با آن

دیگران سوراخ میکنند و انواع اصداف را در اعضا اختلاف هست و

بعد ازان که اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشد و بعضی

غیرمتحرک و قسمی از متحرک چنان سرعت حرکت میکند که گمان می شود

طیران دارد

که طیران دارد و اکثر اصداف که در حوصله ایشان لآلی عوالی باشد موازی کف

دستی معتدل باشند و صدفین است بغایت خشن بعد و اغلب اصداف

کبار را حوصله از لآلی خالی باشد و از معلم اول مرویست که در اواخر فصل

ربیع که ریاح عاصفه اصداف را از منابع بحر محیط بجوانب اطراف می راند صدف مانند

حباب بر محدب آب شناور و دهن را بهدف وار پیش تیر باران ابر بهاری دارد

تا در حوصله او قطره چند که رسد و بعضی روایات چنانست که چون نقطه ای

و استیلا باد شمال دریاهای ابر را در حرکت آورد و اجزای رشحه آبی را از آب

دریا جدا کرده در سطح هوا طلوع دهد صدف در طرفی که موج کمتر بود دهن باز

کند تا در حوصله او چنانکه رحم نطفه قبول میکند قطره باران نیسان را تمام وقت

دریا قبول کند و چند روز در قعر دریا قرار گیرد و بعد ازان در سطح دریا

استعلا جسته از اصباح تا هنگام مسا و در بعضی روایات سوی وقت

استوا استنشاق هوا کند و از وقت غروب تا هنگام طلوع آفتاب.

مقدار ارزان از آن امرا از آن بخار کامل او باشد

بر آید بر حوصله او

سر در لعاب بسته بعد از چند روز که بدین شیوه آموده شده کنند و اجزای

مائی که در حوصله او حاصل است منعقد و منجمد گردد و در قعر دریا قرار

گیرد بتقدیر رب العالمین قطرهٔ ماء مهین در یمین شود فتبارک

الله احسن الخالقین و جمعی از این جهت که در خوشاب توبرتوست استدلال

کرده اند بر آنکه در ابتدا تولد مانند ارزن خورد است و بتدریج طبقه

تکون می یابد و بزرگ میشود ان جوهر اینها نیست که از صفت مذکور لازم

نمی آید که تکون در باب کیفیت باز محتمل است که طبیعت صدف اقتضا

کند که در ملون در حوصله او مانند صدف محیط بر او توبرتوست و از

دو برادر جوهری مرویست که از خزانه یمین الدوله دانه خرماه دانه

زیتون مجوف بوده که از بریک بعضی باهم گرد کار در ابزار کشته بوده و بعضی

دیگر بمقتضا بصحبت جمله الان کماکان بجای خود باقی مانده بوده و علی هذا

هر چه در حوصله صدف حاصل شود نه تنها قطره است تواند بود که

درخوشاب

درخوشاب بیش صدف شبه ریشه بر آرد و مانند عروق اشجار در جامع

استوار کرده اند و بعضی بر آنند که حیوان مذکور درین حال خلعت

حیوانی خلع محال نماید و کسوه نباتی در پوشد و پوشیده نیست که

حرکت او بعد از استخراج از بحر چنانچه مذکور شد مکذب این راست

پس بعد از مدتی جوهر منجمر در حوصله صدف نضج تمام یافته بحد کمال

و بهار رسد هنگام استخراج او باشد اگر بعد از تقطع بدر رحمن

و بهار استخراج نکنند مانند میوه که اتصال بغیر روه کمال رسانیده

بلکه از طراوت و نضارت او زایل شود و او را طبعی نا ملایم حاصل شود

واعوجاج لالی بواسطه ناهمواری مکان تکون است نزدیک صدف

مذکور است و از بعض اصداف الوان لالی تغییر پذیر میشود

و از اول ماه نیسان تا اخر ماه ایلول که زمان رسیدن آفتاب به

پانزدهم درجه میزان استخراج صدف از عمان توان کرد و بعضی

فصل سیم در نرخ و صفت

برانند که در دو ماه استخراج نتوان و در باقی سال توان
و قیمت آن احسن و اجود اصناف لالی بحسب کمیت کثیر الوزن
و کبیر است و بحسب کیفیت نجمی و تبنی و شلجمی و رنگ سفید روی ثابت و
پایدار باشد و رنگ طاوسی سریع الزوال و ادون و انزل اصناف قدر است
که بواسطهٔ آفتی که بمادهٔ وی رسیده باشد تمام الخلقه نشود یا بسبب فضله که در هنگام
تکون ملاقی مادهٔ او بود شبیه رنگی رنگ صفوة او را متغیر و مکدر کرده
باشد یا بعلت تجویف حراست یا در میان آن گرمی یا قطرهٔ آب و سعت ثقبه داشته
و تنگی ثقبه در زمان سابق عیب میشمردند چنانچه دانهٔ فراخ دهن ثقبه را بنصف بهای دانه
جیته می نمودند لیکن درین زمان که نوبت دولت ترکانست فرقی چندان نمیکنند
و اگر ثقبه در میان دانه نباشد یا کج بود عیب باشد و دانهٔ دو دانگی یا پنج دانگی
مناسب اطراف را زوجی گفته عیب چنانچه اگر زوج داشته باشد قیمت دانه زیاده
گردد و شاید که متضاعف شود و دانهٔ یکمثقالی را بی زوجی عیب نکنند

و او را

و او را واسطهٔ قلاده سازند و بزرگ خرده دان مخفی نیست که قیمت سایر
جواهر بحسب رواج و کساد بازار و قرب و بعد کان و غیر آن تفاوت بسیار دارد
و قیمتی که درین رساله ثبت شده قیمت متوسط میان گرانی و ارزانی بازار بحسب
مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد بدانکه قیمت عقد دری که عقد او
سدس مثقالی بود نصف و ربع دینار است و اگر نصف مثقالی بود دو دینار و
اگر نصف و ربع مثقال بود چهار دینار و اگر مثقالی بود ده دینار و اگر مثقالی
و ربع مثقالی بود پانزده دینار و اگر مثقالی و نصف مثقالی بود بیست دینار و اگر
مثقالی و نصف و ربع مثقالی بود بیست و پنج دینار و اگر دو مثقالی بود سی و پنج
دینار و اگر دو مثقالی و نصف مثقالی بود پنجاه دینار و اگر دو مثقال و نصف و
ربع مثقالی بود هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود هشتاد دینار و اگر سه مثقال و
ربع مثقال بود نود دینار و اگر سه مثقال و نصف مثقال بود صد دینار و
اگر سه مثقال و نصف و ربع مثقال بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار مثقال بود

دویست دینار تا سیصد دینار و قیمت عقد واحد که چهار مثقال بود و نصف

مثقال چهار هزار دینار ست و اگر چهار مثقال و نصف و ربع مثقال بود پنجاه دینار و اگر پنج

مثقال بود شصت و شش دینار و اگر پنج مثقال و ربع مثقال بود هفتاد و پنج دینار

و اگر پنج مثقال و نیم بود هشتاد دینار و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقال بود نود دینار

و اگر شش مثقال بود صد دینار و اگر دو عدد از جنس مذکور یک مثقال بود صد دینار

و اگر چهار دانگ بود پنجاه دینار و اگر نصف مثقال بود بیست دینار و اگر ثلث مثقال

بود پنج دینار و بعضی گفته اند که یکی از در ابدار که موازی آن پنج دانگ بود چهار دینار

ارزد و اگر سه دانگ بود هشت دینار و اگر دانگی بود شانزده دینار و تا ده دانگ

برین قیاس بهمقداری که در وزن زیاده شود بها دو باره گردد و از دو

دانگ و نیم بفزودن چهار یکی قیمت مضاعف گردد و دانه که سه دانگ باشد

چهارصد دینار ارزد و بعد از آن چند در وزن پنج یکی زیاده شود قیمت

مضاعف گردد و دانه که سه دانگ باشد چهارصد دینار ارزد و بعد از آن که

تفاوت

تفاوت که در وزن پدید شود و تفاوت بسیار در قیمت ظاهر کند و قیمت

زرد خام موازی ثلث قیمت اوست و قیمت شلجمی و عدسی و شمعی و قفاعی

نصف قیمت مدحرج بود و قیمت هلیلی کمتر از قیمت زیتونی و قیمت دقی

کمتر از قیمت قاعد و عدسی است و هرچه را قیمت زیاده بود از جواهر ابو ریحان

مرویست که در خزانه سلطان محمود دری از سه مثقال و دو دانگ مخزون بود و مقوم

ماهر آنرا پنجاه هزار دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود عقدی از

دانه درشت هموار بود که استادان ماهر در روزگار هر دانه را بمبلغ بیست هزار

قیمت درشته تقویم کشیده اند از استاد ابو القاسم مرویست که در زمان لو

مخصاص جوهری قیمت جواهر امیر المومنین تقدیر میکرد یکدانه در مدحرج

بلغنا از دو مثقال بمبلغ یکصد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت که اگر

این دریتیم را قیمت نهند یا صد هزار دینار ارزید فصل چهارم در

خاصیت آن مروارید بارد رطب است و خوردن مزه سودا را سود دارد

کوزن آن مروارید دانک و نیم بود هشتصد و شصت دینار تا دو هزار دینار ارزد

داروی

و در ترکیب دل را قوت دهد و اگر خفقان از گلو بر آید باز دارد و چون با
چشم آمیزند روشنائی چشم را تقویت کند و چشم را از درد نگاه دارد
و سموم اگر در سوده با روغن گاو بیاشامند نافع بود **فصل پنجم** در بیان
اموری که بدر مضرند و کیفیت جلا و محافظت آن مروارید از گرمی آتش
بزردی مایل شود و از گرمی بدن مردم و توقف در زمین نمناک طراوت
و لطافت و از بوهای تیز مانند بوی مشک و کافور و طاقات بادها و در از زمان
و اصطکاک با سنگهای خشن خراشیده و خسته گردد و اصل و اصول ادویه حریفه
با و مانند نوشادر و سرکه خورد و پوسیده تغییر و صفا و رنگ در در صدف
طاری شود یا در خارج و آنچه در خارج طاری شود یا ظاهر یا باطن او را متغیر گردانند
و بجنسی که او را هیچ بریق و لمعان نماند قسم اول و دوم بعلاج و صلاح
باز نیاید و قسم سیوم علاج پذیر بود پس اگر رنگ او بزردی مایل شده
آن زردی را بچند قسم زایل توان کرد اول آنکه در را بشیر و اگر خیسانند

هر سه روز تغییر شیر نمایند تا زمانیکه بالکل کدورت و صفرت را خلع نماید
و لباس خوش و صفا و لبس کند و طریق دیگر آنست که در را با دو جزو
مساوی از قلیه و صابون در کاسه کاهین کثیف و آری دو ساعت
با آتش نرم معتدل ضعیف بجوشانند طریق دیگر آنکه سه جزو مساوی
از کافور و محلب مغز و سمسم مقشر سحق نموده در یکدیگر سرشته در را
در آن گیرند و در ظرف آهنی نهند و قدری روغن گاو بر آن کنند
و با آتش ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنکه در را بجماصی اشترب یا
بسرکه جلا دهند اگر رنگ در بسرخی مایل بود سه جزو مساوی از کافور
و شب یمانی و اشنان فارسی در یکدیگر خورد کوفته بشیر تازه بسر سرشته
و در را در میان آن نهند و آنرا در میان خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر
پخته شود که حمره عارض ذات الدلاب یابد و اگر تغییر در بواسطه
رایحه مذکوره باشد در را با مقداری صابون و بوره یا سبوس و نمک اندرانی

و در میان ظرفی زجاجی نهند و قدری آب بر آن ریزند و بآتش غیر مشتعل
بجوشانند و چندانکه کف برآرد و بگیرند کف آنرا و آب را تازه کنند
پس دُر را با آب گرم بشویند که تیرگی نقا و کدورت صفا شده باشد طریقی
دیگر آنست که دُر را با قدری کافور و طباشیر در قطعهٔ کتان بندند و
در ظرف زجاجی که در آن روغن حب المحلب باشد با قدری دیگر روغن
زنبق بر آتش ضعیف غیر مشتعل چندانی بگذارند که شمارنده پانزده
درهم بشمارد و بعد از آن بیرون آرند و احتیاط کنند اگر لقاء
کامل حاصل شده فهو المراد و الا ما لعمل بعاد طریق آنکه قدری آن طلی
نوشادر و یک حبه بورق و دو حبه زنجار و سه حبه قلیه در یکدیگر خورد
بکوبند و در ظرف آهنی کنند و بعد ادویهٔ مذکوره سرکهٔ شراب
بر آن ریزند و بجوشانند و بعد از آن در آب سرد نهند و چندان بگذارند
که سرد شود و بگذارند که آب بر آن بیامیزد و قدری نمک اندرانی

سوده

سوده در میان آن کنند و در کف دست نرم سازند و در سراپای دُر بمالند
و چندان بگذارند که زنگ کدورت از مسامهای مرآت آسای او زایل گردد و
طریقی دیگر آنکه قطعهٔ دنبهٔ تازه را بقدر دانهٔ دُر بشکافند و دانهٔ دُر در میان
دنبه نهند و دنبه را در خمیر گیرند و خمیر را در کوزهٔ سفالین نهند و سر کوزه استوار کنند
و بآتش معتدل بپزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن دانه را بیرون آرند و
بکافور دود دهند طریقی دیگر آنست که دانهٔ دُر را در کماج ده روز در میان
آرد برنج بگذارند اگر در کتب معتبره یعنی در سلک نظم رشته نیاید با سوراخ
بعد طریق اصلاحش آنست که دو پارهٔ مروارید که در آب و رنگ متناسب او باشد
یا دو قطعه صدف آبدار لطیف بقدر ثقبها تراشیده و بمصطکی مو بر بچسبانند
و از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند که جوهر صافی لالی از گرد کدورت
محلی مانند و رنگ ایشان بهیچگونه تغییر و تبدیل نشود دُر لالی را در شیشه باید کرد
و سر آن بگچ یا ساروج استوار باید کرد و در محلی که نم یا گرما بر او استیلا نیابد

بنهند مشروط بآنکه در حدود سالی دو نوبت از شیشه بیرون آرند و قریب ساعتی
در بیرون بگذارند **باب دوم در یاقوت** و در آن پنج فصل است **فصل اول** در صفات آن
و یاقوت شش نوع است احمر و اصفر و اسود و ابیض و اخضر که آنرا طاوسی گویند
و کبود زیرا که جوهر یکجا بسبب دخانی نتراود که بعد از انعقاد بعیف احوال و سیر
بسیار در اطوار از نقصان بزوال یا وجه کمال رسیده بلباس دخانی را بلباس یاقوتی
نه بل می نماید و مضادت متوسط میان اعتدال و حرارت با نه برودت و با غیر شدید و برودت
یاقوت با ضعیف و کیفیت متوسط یا مایل بحرارت است یا برودت متکون
از قسم اول احمر است و از دوم دوم و از سیوم سیوم و از چهارم چهارم و از پنجم
پنجم و از ششم ششم نوع او شش صنف است وردی و بهرمانی و ارغوانی
و لحمی و سماقی و رمانی و سرخی بهرمانی مایل بزردیست و سرخی وردی مایل بسفیدی
و از آن سماقی بسیاهی و بهرمانی نام کلیست هندی در غایت نظر او و درخشندگی
که رنگ آن متوسط است میان حمرت و چهرهٔ بارد و سرخی دانهٔ نار و بعضی برانند

که

که بهرمان شکوفه قرطمست و نوع دوم سه صنف است شمسی و نارنجی و
کاهی و نوع سیوم و پنجم هر کدام یک صنف است و نوع چهارم بر دو صنف
شدید البیاض و کثیر الشعاع ضعیف البیاض قلیل الشعاع و این دو صنف
اشکل از صنف اول و ادون و انزل از سایر انواع احمرست و نوع
چهارم صنف است ازرق و لاجوردی و نیلی و زیتی و در تحت
هر یک از این اصناف بحسب قوت و ضعف الوان و تغیر اوصاف
او را و کثیر الاختلاف مندرج است و بعضی مردمان یاقوت را بچهار
قسم تقسیم کرده اند احمر و اصفر و اکهب و ابیض و طاوسی و کبود را
از انواع اکهب شمرده اند و یاقوت همه سنگها را انجر است غیر عقیق
و الماس و از هیچ کدام خراشیده نشود غیر الماس و یاقوت را
لمعانیست که از جواهر غیر لعل بدخشان آن لمعان ندارد و از دیگر
سنگها سنگین ترست و در دهان سرد نماید و یاقوت احمر در اندرون نقش

سفید نماید و چون بیرون آرند برنگ خود بود و اگر یاقوت بشکل معین مثل

مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشند مموج خوانند و اگر

در شکل آن تصرفی نکرده باشند عجم گویند و شبهای یاقوت احمر شش جوهر است

لعل و بیجاده و بنفش و کرکند و لرکهن و کوسر و کرکند جوهر احمر تیره است

و لرکهن جوهری است سرخ رنگ و سیاه فام که در آفتاب شفاف می نماید

و کوسر سنگی است برنگی از انواع یواقیت می باشد و جوهر جلای اشتباه

جلای یاقوت است گاه گاه در میانه اشتباه می افتد و فرق میان لعل و بیجاده

بعد از این معلوم شود و تمیز یاقوت از باقی اشباه آنست که یاقوت

آب نزارتر است و از اشباه اثقل بود و تاب نار دارد و بعضی در آتش

متفتت می شود و باید از جهت اختلاف اشباه و گاه گاه بعضی بلور و بعضی از

جمله انواع یاقوت سفید اشتباه می افتد و تمیز میانه ایشان

آنست که یاقوت از بلور اصلب و اثقل است و از الماس حکیم‌تر است

که همچنانکه

همچنانکه مواد ذایبات متوجه صورت یا بهای ذهبی اند اگر قاطعی

ملاقی ایشان شود بحد کمال که اتصال بصورت ذهبیت برسند و اگر

قاطعی ملاقی ایشان شود بحد کمال بر حسب اقتضاء آن جنسی دیگر از

اجناس ذایبات قبول میکنند همچنین مواد بسیاری از احجار متوجه

صورت یاقوت اند اگر صارفی مصادف شود بغایت حسن و بهاء سفید

در سلک انواع یواقیت منخرط میگردند و اگر صارفی مصادف شود به نسبت آفات متحلی

بحلیه جنسی دیگر از اجناس حجر میشوند و یاقوت از منسوبات

فصل دوم در کان یاقوت زمان و تکون آن در جزیره ساحران که

مسافت آن معارف شصت و دو فرسنگ باشد و بعد از آن از جزیره سراندیب

قریب بحیل فرسنگ است کوهی با عظمت و شکوه و هیبت که او را

کوه راهون گویند و این کوه از غایت ارتفاع بدرجه رسیده که قلهای

آن بسپهر برین جبها گستند فروزنده سرافرازی میکنند و از انتفاع و انبساط

آن مرتبه بیست که فسحت میدانش با عرصه حوصله کبریائی برابری میکند باز بلند
پرواز فکر اران نمیتوانند رسید و سبک جهانگرد نظر با طراف آن کنگره نتوانستی که
و در هیچ حال کسی بر اعالی آن حصن فکر ما لا بد خاطر جهان نگرده ره نبرده
قدم رونده بر کنگره آن مانند نقش وفا در دل سپهر نیلی ماه سیما صورت
بسته تو گویی فرق فرقد پایه اوست سپهر لاجوردی سایه اوست
گهی اندیشه گشته در هوس لنگ گهی آید نظر را پای بر سنگ بقیه چینه چرخ
اطلس رفته بالا ملمع ساخته اطلس بخارا و سیاره جمهور جر دمان مشهور است
که چون خلیفه خط خاک مسجود سکان افلاک معلم ملاء اعلا متعلم علم آدم
الاسماء حاصل کارخانه کون و مکان واسطه عقد جهان سروران بگهر هم
گدر و هم صفی هم محک شمار و هم صیرفی صاحب عهد وفی البشر
آدم صفی صلوات الله الرحمن علیه را از دار الامان جنان بدار الابتلای
جهان فانی فرستادند کوه راهون مهبط و منزل او شده در سلک سنگ

ریزه کوه مذکور انواع جواهر ثمینه محفوظ و مندرج است چنانچه هنگام آن
که ملک جو گل باران سحاب آتشی آهنگ برف حمایل کرده بر پاره کوه
بگذر باد با دو سرعت ابر گشته و گرگاه رعد غرو گرفته از کمان قوس و قزح
بر قلۀ سر بکر کوه راه تیر باران کند استیلای سیلاب سنگ ریزه را از ذروۀ
کوه بحضیض دشت آرد و از سلک سنگ پاره‌ها جواهر و یواقیت رنگارنگ
مندرج بحر گوهر ازلی دفع انجمن اکمال نیل غیرت بر ناصیه حسن
و جمال ارباب کسب بکشند و از فحوای صبغة الله که پیشه ما در انجا کرده
میشوند رنگهای مختلف اشیاء متحد ولی اختلاف ساخته و بعد از آن
چند به بسیاری صیقل و جلا زنگ کدورت از سیمای مرآت اشیای آن
بزدایند هر بعضی را رنگی ظاهر شود و در همین جزیره انواع جواهر قیمت
میان لآلی می نگرد لیکن حصلی از لآلی اعلاست و در تاریخ سنه
تسع و ستین و سبعماء هجریه در شرق قریب عطر الا از اقلیم ثالث

که طول آن از جز ابر خالد است و عرض آن دو درم بهشت و از وجه
مدینهٔ طیبه و مصر و قاهره با کجا نیم روز راه است کانی یافتند و کیفیت
آن چنان بود که درویشی محمد عارف نام در قریهٔ طراساکن بود و از
کان مذکوره یواقیت صغار التقاط می نمودند و بران اطلاع یافته در
تاریخ مذکور یاقوت احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار فروخت و خبر
آن بسلطان وقت رسید و سلطان از درویش صورت حال استفسار نموده
کان مذکوره را محفوظ ساخت و بر سر آن موکلی گماشت و بعضی مردم
بر آنند که در چهار موضع از هندوستان غیر کوه راهون کان یاقوت هست
میان فرضهٔ راه سراندیب و ولایت چولو و حدود تجاور و نواحی
سیلاب و حدود دیگران بعضی از حکما گفته اند که مادهٔ یاقوت
هزار ساله مصبوت یاقوت بقای احمر با برد و العهدة علی من قال

فصل سوم در تمیز اصناف یاقوت بهرمانی و رمانی و اعلاء و انقلاد

یواقیت

یواقیت بعضی جوهریان ترجیح رمانی به بهرمانی می دهند و بعضی
بعکس این بعد از ان پیازی و لعلی و سماقی پس ارغوانی و اعلی یواقیت
مشمش است بعد از ان نارنجی پس کاهی جنس اصناف کبود
لاجوردی و نیلیست و ادون آن ازرق و زیتی و قطعهٔ یاقوت
رمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن آن تسویی باشد سه دینار
ارزد و اگر نیم دانگ باشد هفت دینار تا ده دینار و اگر سه تسو باشد
بیست دینار و اگر دانگی باشد پنجاه دینار و اگر دو دانگ بود صد دینار
و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر پنج دانگ باشد هفتصد دینار
و اگر مثقالی بود هزار دینار و هر کدام از این اقسام که ممتوج باشد
قیمت آن مضاعف شود و خواجه ابوریحان بر آنست که اگر
قطعهٔ یاقوت بهرمانی یا رمانی ممتوج عالی که از معایب خالی بود موازی پنجاه
پنجهزار دینار ارزد و هر چه از این مقدار زیاده باشد قیمت آن از این ترتیب

بیرون رود و قیمت لحمی بنصف و ارغوانی بثلث و طاوسی بعشر

قیمت یاسمنی و قطعهٔ یاقوت زرد آید از شفاف خالی از عیوب

که موازی مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد و دیگر انواع را بهمین دستور

قیمت کنند غیر یاقوت سفید که قیمت بلور بود و تفاوت قیمت از صاف

خورده در ذات او صاف بر خردمندان جوهر شناس التباس ندارد

که از ثقات مرویست که بختیشوع طبیب کنجی از یاقوت تحفهٔ مجلس

متوکل علیه اللعنه و العذاب کرد متوکل کیفیت

حصول آن از حکیم بختیشوع پرسید گفت پدرم علاج زبیده خاتون

زن هارون الرشید کرد این کنج یاقوت که هر دو در اصد هزار

دینار خریده بود بوی بخشید و گویند پیاله از یاقوت بمبلغ بیست هزار

دینار نیشابوری در غزنین فروختند از خواجه ابوریحان مرویست که

در خوارزم دستهٔ کاردی از یاقوت سرخ بود چنانچه اگر میان آن را در

دست

دست گرفتندی از هر دو جانب کنارهای آن پیدا شدی فصل

چهارم در خاصیت آن یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک است و یاقوت

اسود و کبود سرد و خشک و یاقوت ابیض سرد و تر یاقوت خضر

قریب باعتدال اگر یاقوتی را دیر گاه در دهن نگاه دارند دل را قوت دهد

و غم و اندوه از دل زایل گرداند و حرارت غریزی برافروزد و تشنگی نشاند

و در مفرح حرارت و نشاط بیفزاید و نه چندان دل را سود دارد که شرح

آن توان کرد و قوت بدن زیاده کند و خون صافی گرداند تا بحدی

گفته اند که اگر بر مرده بندند خون او برتر فسرده شود و سموم را دفع کند

و اگر با خود نگاه دارند از طاعون و صاعقه ایمن باشند و در نظر

مردم با عزت و شکوه باشند و خواص نوع اعلی اقوا بود و الاختتام

بالاصفر بمنع الاحتلام فصل پنجم در معایب یاقوت و علاج آن

اما که در یاقوت هیچ گونه عیب نمی باشد مگر یک شبهٔ شحمیت که آن را شعره گویند

دویم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد بر مثال چوب پوسیده و این

دو قسم با اصلاح باز حال اصلاح نیابند سیوم آنست که بر یاقوت نقطهای

سیاه مانند دانه سپندان بود اصلاح این قسم آنست که یاقوت را بر آتش

عرض کنند اگر نقطها زایل شد خوب و الا سوراخ کنند چنانکه نقطه بر طرف

شود چهارم آنکه در میانه یاقوت فرجه بود که در آن فرجه گرمی یا قطع

آب یا مقداری هوا یا قدری تراب باشد و اصلاح این دو قسم منحصر

است که یاقوت را سوراخ کنند بوجهی که مثقب بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود بیرون

آرند پنجم شبه گردیست که در حین تکون بر جبین یاقوت نشیند و رنگ

و صفوت او را متغیر و مکدر گرداند چنانچه در فصل دویم تقویم پذیر

و طریق اصلاح این دو قسم آنست که سنگ تیره سوده در آب حل

نموده بر آبهای یاقوت بمالند بشرط آنکه سنگ تیره از یاقوت سخت تر باشد

و یاقوت را در کوزه نهند و دم بدمند تا زمانی که کدورت و صفا

تبدیل یابد

تبدیل یابد و اقل که گذاشتن یاقوت در کوره آتش یک ساعت و اکثر آن

هشت شبانه روز است اگر یاقوت را از کوره بیرون آرند و لعل و کامل حاصل

نشده باشد در تمام مرتبه بماند و دیگر آتش بوی سودمند نبود و رنگ او تغییر

نپذیرد و اگر یاقوت کبود بزردی مایل باشد و آنرا در آتش مشعل اندازند

زردی او زایل گردد و اگر زیاده در آتش بماند سفید شود و همچنین یاقوت

زرد دیرگاه در آتش بماند سفید شود و از معلم اول مرویست که یاقوت سرخ

را از آتش حسن و بها بیفزاید و اگر بر چهره وی خالی آل باشد منبسط شود

یا سیاه باشد تباه گردد و طریق جلاء یاقوت آنست که جزع یمانی را چندان بسوزند

که مثابه آهک شود و بعد از آن در آب بسایند و یاقوت را بر آن لای صحیح مس

بمالند که جلا یابد و برطرف شود باب سیوم در زمرد و در وی پنج فصل است شده

فصل اول در صفات آن زمرد بحسب رنگ منقسم میشود بهشت رنگ و

ذبابی و ریحانی و سلقی و زنگاری و کراثی و آسی و صابونی اما ذبابی زمرد

سبزی آبدار و شفافیت در غایت طراوت و خوش رنگی تا آنکه مایل بر رنگهای دیگر
شبیه برنگ مگسی که گاه گاه در میان سبزه بود و ریحانی زمردی سبز و سیراب است برنگ
برگ ریحان و سلقی زمردی سبز سیراب است سلقی و ریحانی زمردیست زنگاری رنگ و
کراثی زمردیست برنگ گندنا و آسی زمردیست برنگ مورد و صابونی زمرد بست
سفید تیره برنگ صابون و بعضی برانند که صابون اسم معدنیست و عیب کدورت
وصفوت منقسم میشود به صیقلی و ظلمانی و صیقلی زمردیست که از غایت صفای
جوهر مانند آهن صیقل کرده صفای او توان دید و ظلمانی زمردیست که بر
خلاف صیقلی و حقیقت وزن و سرعت و انکسار و شرت معدومیت و عدم
مصابرت بر نار از جمله صفات و علامات آنست که زمرد باین علامات امتیاز می
یابد از مینا و سنگها که با او مشتبه میشود و تمیز زمرد از شبه لعل سبز و مینا بجلا توان
یافت چه مینا بسبب حد به جلا کرده جلا می یابد و شبه لعل بنا بر رقت بجلا
زمرد که با نهایت جلائی پذیرد زمرد مستطیل را قصبه گویند و گاهی باشد که چند قطعه

زمرد

زمرد بر روی صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن صفحه را استر خوانند و از کواکب
عطارد بر زمرد مستولیست معدن درکان زمرد و کیفیت تکون آن و
آخر مدینه اسوان از اعمال قوص از دیار مصر که طول آن از جزایر ... و عرض
آن کم درجه است کوهی چون انبانی دولتان ... و جنوب محل آن
کوه مکان تکون زمرد است و چون کان زمرد حفر کنند طلق مستخرج شود بعد از ان
خاک سرخ بدید آید که در میان ان طلق رخو التر کیب باشد که با آن طلق ریزه های زمرد
خیس
حبسل ... بعد از ان بزمرد نفیس رسد و اگر خاک آن موضع به نیر بنور نزدیک
زمرد سیاه که کانش خردلی بود و در عرض جهار زمرد صابونی تکون می یابد و از این
جهت آنرا زمرد عرق بحکیونیه از بلیناس حکیم مرویست که آن جوهر مائی که
ماده زمرد است بوجه بصوب یاقوت یا قوت احمر سرخ میشود بعد از ان بسبب مصادفت
برودت اجزاء ان و با مسکا قف میشود و اندرون او سیاه میشود و باز حرارت
باو استیلا می یابد و رنگ بیرون او بوسیله خلط اجزای ظاهر و باطن با یکدیگر

فرج میکنند و از امتزاج این دو حضرت تولد می یابد **فصل سیوم**
در تمیز انواع زمرد و قیمت آن احسن انواع زمرد ذبابیست و
او جامع خواص جنس زمرد است بلکه انواع دیگر را قیمت و
خاصیتی چند نیست بعد از ذبابی ریحانی و ادون انواع زمرد
صابونیست و قطعهٔ زمرد ذبابی صحیح عالی که از عیب خالی بود و
وزن آن درمی بود موازی پنجاه دینار می ارزد و اگر وزنش دو
درم بود دویست دینار و اگر پنج درم هزار دینار و قیمت ریحانی
سه ربع قیمت صابونی و نصف سدس قیمت ذبابیست و قیمت
سایر انواع متوسط است میان قیمت ریحانی و صابونی و زمرد از شکستگی
نقصانی چندان ندارد که بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین
مرقع عاد زمرد بود مرویست که در معدنی که آنرا معدن شاه میگویند
قطعهٔ زمرد سلقی در میان طلق یافتند و در زمان استخراج شکسته شد

کسور

کسور آنرا وزن نمودند هشتاد و هفت درم بود و سبب قطعهٔ
مذکور قطعهٔ زمرد ذبابی عالی از شش درم تکون یافته بود و هم از
وی مرویست که قطعهٔ زمرد ریحانی یافتند که بعد از حک و جلا دوازده
مثقال جوهر باقی ماند و مشتری صحیح آنرا ببی هزار درم در سلک تقویم کشیدند
و گویند که خلیفه ذو فنون مامون پسر هارون الرشید علیهما اللعنة یکبینی
زمرد از دو مثقال بمبلغ سه صد هزار دینار خرید از خواجه مرو و نیت
که پادشاه باشکوه خوارزم شاه قدحی از زمرد بقطعه از بلکه تر از دو دانگ داشت
فصل چهارم در خاصیت آن مزاج زمرد از مزاج مروارید ابرد دو
است بیت اگر اندکی زمرد سوده در مفرح بارد بمسموم دهند از بیم
خلاصی یابد بی آنکه در پوست و بوی او نقصانی واقع شود و اگر
قطعهٔ زمرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نماید و از صرع و خواب
پریشان دیدن ایمنی یابد و معده و کبد را نافع بود و حیوانات ذوات السموم

از حمایل آن اجتناب کنند و از این جهت قلاده زمرد در گردن
حکام می نبندند و جابر بن حیان در کتاب سر مخزون یاد کرده که افعی
بلوطی نظر بر زمرد کند فی الحال کور شود لیکن از خواص ابو ریحان
مرویست که پادشاه ذوجاه خوارزم شاه عقدی زمرد در گردن افعی کرده
یک اد رشته محبوس داشت و بعد از آن رها کرد هیچ خلل در چشم او
نبود **فصل پنجم** بدترین عیوب زمرد اختلاف رنگست و بعضی گفته اند
که بدترین عیوب آن عیبیست که باصطلاح حکاکان سو لحکی گویند عیب دیگر
آنست که جوهری غریب مانند ریگ یا خاک با وی آمیخته بود یا نقطه از
بروی نشسته باشد و چون اکثر افراد زمرد مستوی الشکل و مموج است و اگر
قطعه المجر بود و مموج نباشد عیب بود و بعضی جوهریان شعیر را که شبیه
که زمرد از آن خالی باشد عیب میشمرند و اگر بر گون زمرد اندک سفیده
باشد بس تمکّل آنکه نیل را با روغن خوش بسایند و در آن نمالند تا سیدا
شود

شعده و طریق جلای زمرد آنست که آنرا بجلای یاقوت جلا دهند بر چرخ
بعد از آنکه آنرا بر چرخ اسرب بسایند بزم گرد بپشند **فصل چهارم در**
زبرجد و در آن چهار فصل است **فصل اول** در صفات آن حکیم ابونصر فارابی و
بسیاری از حکما بر آنند که زبرجد بتقریب لفظ زمردست و جنس علیحده نیست
و بعضی بر آنند که جنس دیگرست که از زمرد الطف و اصفی و اشفاست
و در تحت آن سه نوع مندرجست زبرجد شدید الخضرة و ضعیف الخضرة و
معتدل الخضرة است **فصل دوم** در کان زبرجد و کیفیت تکون آن زبرجد همان
کان زمردست و همانا ماده زمرد [illegible] بسبب ضعف حرارت لینی در جسم و نقصانی
در رنگ پیدا شود و هنوز خلعت زمردی نپوشیده گشوده زبرجد پیدا شد
تعاشی بر آنست که در زمانی اصلا زبرجد در معدن پیدا نشد و نگینهای
زبرجد که در جهانست از جامهای قدیم که در ثغر اسکندریه از اقلیم ثالث
واقعست طول آن از جزایر خالدات و عرض آن لا درجه است

و مردمان بر آنند که از بقیهٔ گنجهای ذو القرنین است و گویند
که این کلام مؤید قول ابو علی است که گفته اند که در اثنای آنکه
سلطان عظیم الشان گیتی ستان جامع ریاستین اسکندر ذو القرنین
در طلب آب حیات مراحل ظلمات قطع میکرد و بسوادی رسید که چون
دیدهٔ بی نور از روشنی در آن سواد اثری نبود و نگهبان
نظر را از جوانب و اطراف آن خبری نه طاوس زرین بال
آفتاب مانند عنقا ناپیدا گشته و زاغ سیه فام ظلام بالها فرو
گذاشته در اثنای آن بیدا ناپید بیابان لشکر اسکندر آوازه افتاد
که سنگ ریزهٔ این سواد جفاء الندامت است کسی که لختی از این
سنگ ریزه برگیرد شاخ امیدش میوهٔ ادبار آورد و کسی
دامن همت بآن نیالاید و ازین اعراض کند آخر الامر از جام
تمنی شربت پشیمانی نوش کند و بعضی بر داشته و بعضی بگذاشتند

چیند

چون از ظلمات خلاصی یافتند و از پرتو آفتاب اطراف و اکناف جهان چون از انوار
دل عارفان روشن گشت راه آورد احتیاط کردند کسی که زبرجد زاد آورده
بود انگشت دست حسرت بر سر میزد و کسی که دست بر قلب بضاعت تاسف
میخورد و از این جهت جفاء الندامه گویند **فصل سیوم** در تمیز انواع زبرجد
و قیمت آن احسن و اشرف انواع زبرجد عند المحققین است خاصه که ابراز و
شفاف و بر طراوت باشد و بمقدار درمی از چنین جنسی مبلغ پانصد هزار دینار
در معرض تقویم می آرند **فصل چهارم** در خاصیت آن حکمای سابق
زبرجد را حسن علیحده شمرده اند خاصیت از ایشان نکرده اند و بعضی
متاخران بر آنند که اگر نظر بوی تقویت بصر نماید **فصل پنجم** در الماس و در آن
پنج فصل است **فصل اول** در صفات آن بدانکه الماس هشت نوع است
سفید و شفاف مانند آبگینهٔ فرعونی و زیتی که سفیدی وی بزردی
مایل است و سبز و سرخ و سیاه و آتشی و دو نوع او از این انواع کمتر و

مستفیض نیز بخلاف سایر انواع و الماس بغایت نادر الوجود است بلکه اکثر

انواع الماس را اختلاف هم وجهت بسندان نهند و خایسک بر وی زنند

شکسته نشود بلکه بسندان فرو رود و طریق شکستن الماس آنست که در میان

اسرب نهند و مطرقه بر اسرب زنند که الماس در میان شکسته شود و بعضی برآنند

که الماس را بقدری صمغ گیرند و در میان آن نهند و مطرقه از رصاصی بر آن زنند

الماس شکسته شود و جمعی دیگر برآنند که اسرب بر دو پاره سندان از بهر آن می‌نهند

که الماس از سندان بجهد و اگر بجای اسرب قطعهٔ از موم یا پارهٔ کاغذ

همین فایده حاصل شود و الماس را با طلا علاقهٔ طبیعی است که اگر جایی

ملاقی طلا شود در وی آویزد و خرده‌ها را از زر بوی چسبد و همچنین

با الماس یا علاء بمرتبه است که بجنیتی بر هم چسبند و میخواهند که بلع کنند

بتحقیق از تجار صاحب اعتبار روایت میکنند که قسمی از الماس الوان اضواء

مختلف ظاهر است چنانکه اضواء آن در سطح جسمی قابل ضوء که

قابل

مقابل او باشد بسان قوس و قزح مترائی میشود و حکام هند این قسم را بغایت

عزیز میدارند و بان ترتیب خود آیین میکنند و نمیگذارند که از بلاد هند بیرون

آرند و فرق میان اشباه الماس بآنست که الماس در نار پایدار است و اشباه را

نار بسوزد و الماس از منسوبات آفتابست **فصل دوم** در کان الماس و کیفیت آن

در کوهی در ناحیه شرقی کشور هندوستان دره واقعست که مقعر آن دره از

ملاست با مقعر افلاک دعوی مماثلت میکند و قعر آن از غایت پستی با مرکز

خاک لاف زیر دستی میزند فکر عمق تعمق آن نمیرسد و نظر دقیق را در اطراف

جوانب آن قدم میلغزد و قعر دره مذکوره کان الماس است و در اندرون دره

نواحی آن باران آتش فعلا آب بر متوطنند که نیکه ملک بلکه نیک نظر

حبابی که در لیت طلبی یاد کرده اند خاک جو حبوا از ابر باد میدهند و همچنین

بواسطهٔ خشونت مزاج متوطنان و ملاست مقعر وصول بآنجا میسر نیست

وصلهای گوشت در اندرون دره می‌اندازند و قطعهای الماس بآن می‌چسبد و

مرغان باد سرعت سیل انحدار آتش صعود که در آن سرزمین نشیمن دارند
استخراج لحوم می‌نمایند و در آن نواحی مجبور شوند قطعهای الماس آنجا می‌مانند و همین که
موکل کلاغ مذکور شوند بعد از تفحص و تفتیش قطعهای الماس مستحصل و نفیس در آن
نواحی می‌نمایند و اکثر آنچه می‌یابند بمقدار خردلیست تا بمقدار حبوب و قطعه بزرگ نادر
می‌افتد و بعضی بر آنند که الماس در کان یاقوت تکوّن می‌یابد از عکس سرخ دوست
که الماس مجرد و میمی است و بعضی بر آنند که ماده تو ده بصورت با بهار دهنده دارد
و اگر بتوسط بیوست مفرط منعقد شود در حالتی که مقارن متوحد باشد
الماس گردد و اگر بتوسط بیوست غیر مفرط انعقاد یابد در حالتی که
که مقارن حلاوت باشد ملاس شود **فصل سیم** در تمیز اقسام الماس و قیمت آن
حسن اقسام الماس آنست که چون آنرا بنفس گرم کنند و آب سرد بر آن
بروز کند سفید و بعد از آن باید با کنار رها و بی قدری موم بنهند و
در برابر آفتاب بگردانند رنگ قوس و قزح پدید آید و بعضی بر آنند

که زنی

که زینتی از سایر انواع اعلی است و قیمت الماس نفیس مساوی یاقوت احمر است
و بعضی گفته‌اند که قیمت قطعه بوزن قیراطی بود دو دینار است از ابو یعقوب
بن اسحق کندی که ترجمه مسایل حکمت است روایت کرده‌اند که در حالت گرانی
مثقالی الماس ریزه در دار العیار بغداد بمبلغ هشتاد دینار ارزد و در
حالت ارزانی و هم بمبلغ پانزده دینار و هم از او روایت است که اگر قطعه
کبیر یافت شود که موازی نیم مثقال باشد قیمت آن چهار پنج مثقال برابر
صغیر بود سوای آن **فصل چهارم** در خاصیات آن الماس بارد و یابس است
در درجه رابعه و خوردن آن اگر چه اندک باشد مهلک بود و اگر قطعه الماس
حفظ نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند و اگر الماس را بسایند با دارو
دندان ضم دهند و در دندان بمالند زنگ دندان را بالکلیه ازالت کند
و اگر بر شکم بندند بیچش شکم و قف دهد و عرق را نافع بود و اگر قدری الماس
سر نوک مثقب استوار کنند با آن سوراخ احجار صلبه که آهن و فولاد

با آن کار کرد بتوان کرد **باب ششم** در عین الهر و در چهار
فصل است **فصل اول** در صفات آن عین الهر جوهری مترقرق انوار
و شفاف بر اطراف اوست که در وی مایل بزرق و حمرتی میشود که مقدار رنگ
نقطه مذکوره قریب بمقدار و رنگ ناظر گرد که محل نور است و اگر جوهر
مذکور را بجانبی تحریک کنند نقطه مذکوره بر خلاف جانب آن حرکت کنند
اگر جوهر را بجانب یمین حرکت کنند نقطه بجانب یسار حرکت کند و اگر
روشنی بروی افتد آن امواج در وی مرئی میشود و هر چند روشنی اقوی
موج آن متکور و حرکت او اظهر و اصلی باشد و ضوء از وی منعکس میشود
بجسمی قابل اشراقات که مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین الهر را بشکنند
شود در هر جزوی از اجزای آن نقطه بصفت مذکوره ظاهر گردد **فصل**
دوم در کان آن بعضی گفته اند که کان عین الهر کان یاقوت است و از
جوهر یاقوتیست یعنی ماده او توجه بانخراط در سلک انواع

یواقیت

یواقیت و بواسطه صارفی که مصادف او شده از صورت یاقوتی که متصرف گشته
و غالب بر او رطوبت است **فصل سیوم** در تمیز اقسام عین الهر و قیمت آن
هر چند عین الهر سفیدتر و شفاف‌تر باشد و نقطه مذکوره درو اظهر
اصلی بود و حرکت مائیت او اسرع و اکثر بود احسن و اشمس باشد و احسن
و شکل و حجم تفاوتش از سایر جواهر موجب فضیلت و ازدیاد قیمت
و نیست در بلاد عرب که از معدن بعید است و گویند که در بعضی از بلاد
هند که قریب معدن است این جوهر را همی برسند تعاشی از بعض تجار روایت
کرده است که قطعه عین الهر در بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنج دینار فروخته
که در بلاد عرب بعد از این نخرند چه اعراب موازی مثقالی زیاده از پنج
دینار نخرند و حکایت کرده اند که شخص اسمعیل نام از عدن در یمن
متوفی شد و در ترکات او کیسه یافتند که در آن دو نگین عین الهر بود

در غایت خوبی و در کیسه کاغذی بود و بر آن نوشته بود که این نگین در عهد [بمبلغ]
هفتصد و پنجاه خریده اند و هر فیل مساوی پنجه دینار ملکی است و یک دینار ملکی
دینار و ربع دینار حمر است و نگین مذکور را به هفت هزار درهم از تر [که]
خریده اند **فصل چهارم در ماهیت آن** از متعاشی مرویست که ذکر علین الحمر در کتب [قدما]
نیست همانا جدید الظهور است و اجماع جوهریان بر آنند که حامل آن از
چشم زخم محمی است و هندیان بر آنند که علین الحمر جامع خواص یاقوت [نیست]
و اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه بال صاحب و نفصان عمر بیندازد
جهت آنرا المعیته بسیار میخرند **باب هفتم** در لعل و در او پنج فصل است **فصل**
اول در صفات آن بر آنکه لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش و سبز
که مشابه زمرد بود و گاه باشد که از قطعه پاره سرخ بود و پاره زرد و لعل سرخ
شش صنف است کرزدمی و پیازکی و تمری و ملحی و عنابی و تتی و ادرسی

الکهب

الکهب کرزدمی لعلیست در غایت لطافت و خوش رنگی و درخشندگی و پیازکی
منسوب بتقریب بپیازک که هر دو آن واقعست که کان آن در آنجاست
لحمی لعلیست بحمرا رنگ و الکهب لعلیست سرخ تیره و سبز رنگ و در تحت هر یک از انواع
دیگر بحسب قوت صبح و ضعف آن کثیر الاختلاف هند [مرویست] رجبتا از انواع
که لعل را به هفت رنگ نشان کرده و لعل تا پنجاه شصت مثقال یافته اند و بر
خردمندان جوهرشناس محقق نیست که گاه گاه حیات لعل و یاقوت و بجاده
و بلور رنگ التباسی می افتد و تمیز آن حیات لعل و [illegible] اینست که بجاده [از]
لعل اصلب است و بلور ملون سودن سفیده شود و اگر بر ابر افتاب
نعض سفیده و یاقوت را از آتش حسن و طراوت بیفزاید و سوهان سوده نشود
فلن از شیر خالی بود کاماف و بدانکه نسبت لعل بدخشان بواسطه آنست
که از معادن بدخشان می آرند و لعل از منسوب است **فصل دوم**
در کان در ایام سابق کان لعل جبهم اسرار عشق محقق بود و غیر

عالم الاسرار بران کسی اطلاع نداشت در زمان خلافت عباسیان در ارض
ختلان بمحوای آیهٔ کریمه اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض
اثقالها بظهور پیوست زلزلهٔ عظیم واقع شد که از صولت آن شداید
آن سکان آن بلاد اضطراب یوشند بحیث الناس سکارا وصف الحال گشته
از مساکن بیرون رفته و شخصی غیر الشخص ناس در ان اطراف
واکناف کاند و از بسیاری امتداد زمان زلزله و کثرت حرکت
ارض ملول و اضطرار آدمی مردمان را مصدوق یوم یکون الناس کالفراش
المبثوث حسب حال گشته سراسیمه بهر سو میدویدند فرزند دلبند در کنار
متولت و خوران افتاده کمر سیو زاری حیار دو مادر مهربان جگر گشته و معشوق
طناز با هزار کرشمه و ناز استعانت و استمداد می نمود عاشق دلنواز بیچاره
او بخیر در خشت ساعت بساعت صولت زلزله زیاده میشد و مردمان نمونهٔ
از قیامت موعود مشاهده می نمودند و در اثنای بمحوای واخرجت الارض

اثقالها

اثقالها بظهور رسید کوه شکنان از توابع ختلان شکافته شد و کان لعل
بدید آمد و چون زلزله ساکن شد قطعهای سنگ سفید که وعاء لعلست یافتند
شکسته شد بعد و از میان آن لعل بدخشانی مید خورشید خردمندان جوهر شناس
لعل را احتیاط کردند دانسته که جوهری گران بهاست بحکاکان دادند تا
از آن جدا کنند لیکن در جلا دادن زحمت بسیار کشیدند و بسیار چیزها از موزونر
و اصلا جلا نمی پذیرفت و لعل بدخشان در جهان مشهور شد و حجم اصغر اوعیه
کما ینبغی حجم فندقی و حجم کبیر موازی حجم خربزه است و حصول لعل کبیر در وعاء
آن باین کیفیت است که در میانه وعا قطعه لعل کبیر تکون می یابد بر دو
قطعهای حوالی آن قطعه بتدریج صغیر میشوند چنانچه ریزه لعل در اطراف
وعا مخلوقست مانند دانهای انار در میان شحم الزمان مذکور شد و مقابل وعاء
معادل لعل مع جدای لعل را معل گویند و معل زیاده از شش رطل کسی ندیده
تا غایت از لعل زکات زیاده نیافته اند و بعض کان ها را نسبت کرده

بتفحص خرد

بتفحص که حافران آن جنبه بلناس و سلیمان و شریفی که ازان لعل

وغیر آن و بعضی دیگر نسبت کرده اند بقریه که در حوالی آن واقع است

مانند پیازکی جنس معادن مذکوره در حجر نمانده در او لعل منحصر

شود بعد از آن لعل زرد و شک نیست که لعل حجر یاقوتست مضاف نیز

در تمیز انواع لعل و قیمت آن اعلا اعلی لعل لعل احمر است و احسن

و بیشتر اصناف لعل احمر کردمیست و بعد ازان پیازکی دانند

و ادون لعل لعل احمر اکهب است و سایر اصناف متوسط انهایند

برابر پیازکی و اکهب ازلی اعلای مغربی مروسیت که لعل عالی را نامند

آفتاب دارند رنگ او پرورده شود و قیمت قطعه لعل کردمی یا پیازکی

عشاف صافی عالی که از لب و معایب خالی باشد قریب قیمت زمرد

ذبابیست دانگی دو دینار و دو دانگ پنجه دینار و نیم مثقال ده دینار

و چهار دانگ بیست دینار و پنج دانگ سی دینار و یک مثقال پنجاه دینار

سه مثقال

و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار و چون به پنج مثقال رسد قیمت

آن در ضبط نیاید و هر کدام از معتاد بر مذکوره که ممسوح باشد قیمت آن

مضاعف شود و قیمت تتری و عنابی هر دیناری چهار دینار ارزد و قیمت

یک درم تا دو دانگ و اکهب را قیمتی زیاده نباشد و بعضی بر آنند که قطعه لعل

کردمی یا پیازکی صافی شفاف عالی رنگین بی عیب که بوزن ده درم بود

هشت هزار دینار ارزد اگر هشت درهم بود شش هزار دینار و اگر

شش درم بود چهار هزار دینار و اگر چهار درم بود هزار دینار و اگر

مثقال بود پانصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر دو دانگ بود

دویست دینار و اگر دانگی بود سی دینار و اگر سه قسو بود پانزده دینار

و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر قسوی بود سه دینار و قیمت لعل

عجمی نصف این بود و قیمت لعل زعفرانی سیاه فام نصف عجمی بود و

قیمت سایر انواع و اصناف مذکوره معلوم توان کرد از تفاوت مراتب

یاقوت

که لعل را در اول زمان ظهور بقیمت لعل میخریدند و بعد از آن چندان جوهر در
ثبات و محکمی و وزن از یاقوت کمتر بود و قیمت آن کمتر شد حکایت
کرده اند که قطعه لعل عالی کبیر الحجم آبدار شفاف مموج در غایت خوش
رنگی و درخشندگی برسم تحفه نزد بندگان شجاعت سلطان جلال الدین بردند
سلطان جوهریان ماهر در معرفت جواهر طلب نموده بهای لعل را
مبلغ دویست هزار دینار قیمت در رشته تقویم کشیدند سلطان
چهار صد هزار دینار بصاحب جوهر داد و لعل در پیش تاج نهاد و بعد از
تاریخ آن لعل را در خزانه نوشیروان عادل دیدند و جمعی از ارباب مهارت
قطعه لعل بدرنگ بی اندام چهارده مثقالی را که بر وی نقطهای سیاه بود بمبلغ
پنجاه دینار قیمت کردند   در خاصیت آن بدانکه لعل
گرم و خشک است و در مفرحات تقویه قلب نماید و فرح فزاید و خون
صافی کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام محفوظ مانند و خوابهای
پریشان

پریشان نبینند و اگر بر کودکان خورد ببندند در خواب نترسند و بد خوابی
نکنند و اگر لعل صلایه کرده با شکر نباتی مانند غبار سرخ کنند و
این خاصیت از آن معلوم کرده اند که عاملان معادن گاه گاه قطعه
لعل بی طراوت را پنهان از مشرفان التقام میکنند چند لحظه ترس بلکه درد
لعل در معده ایشان قرار میگیرد در رنگ لب ایشان سرخ مشعوف الطلعه خواص
لعل قریب جوهر یاقوت است   در معایب لعل و سایر امور
که بیان آن مضرت میرساند معایب یاقوت از نقطه و غمام است و تشعیر و تغییر لون
لعل هم عیب بود و از عیوبهای نیز مثل موی مشکی کافوری آب و بدرنگ
شود و از ملاقات باشیاء تیز طبع طراوت و لطافت او زایل گردد و از احتکاک
باشیائی که از وی اصلب باشد خسته شود و داغ گیرد و محافظت وی از همه
محافظت مروارید باید کرد   در فیروزه و درویج
در صفات آن فیروزه را ابیکان که مکان معمول او نشا تقسیم

باقسام و انواع نموده اند و خردمندان ماهر در معرفت جواهر قطعه
که ببینند بشناسند که از کدام کانست و فیروزه پنج قسم است نیشابوری
و ترمذی و ایلاقی و کرمانی و خوارزمی و غیر نیشابوری را اعتباری
نیست سوای سلطانی که اقسام دیگر رخوالترکیب اند و لطف و صفای زیاده
ندارند و رنگ ایشان مانند حسن مزلقان مزیف و سریع الزوال است و فیروزه
نیشابوری که فیروزه صلب البنیه لطیف صاف است که رنگ او تغیر
نپذیرد و آن هفت نوع است ابواسحاقی که فیروزه ایست بغایت رنگین و شفاف
و صاف است و ازهری که قریب ابواسحاقیست و سلیمانی که فیروزه
شیر فام بر حلاوتست و زرهول که فیروزه ایست کبود و نقطهای زرد
بود اما لطراوت و حلاوت اقسام سابق نیست و خاکی که فیروزه آسمانی
گون نیست و عبدالمجیدی که فیروزه رنگین و صاف عالیست لیکن
اندک مایه درشت اند هست و عندلیبی که اندک مایه شیر فام هست

و فیروزه

و فیروزه در حالت صفوت هوای صافی و در حالت کدورت آن کدر باشد
و بعض اقسام فیروزه رخوالترکیب سفیدفام است و حیز این
قسم را در روغن و شحم اندازند رنگین شود و لیکن عنقریب رنگ
او تغیر پذیرد و جوهریان این قسم را مسیحا خوانند و فیروزه دو رنگ
را ابرشی گویند و فیروزه صلب البنیه را با الماس سوراخ کنند و
رخوالترکیب را بفولاد و استادان فیروزه سه گونه است مسام و اصم
حجرا که بهر دو را از سنگهای بعضی ادویه با سبز معجون
مسیحی که آن را ابره گویند و تمیز میانه فیروزه و استادان بر جوهر
شناس و فیروزه بحسب زمان استخراج آن از کان منقسم میشود بقدیم
و جدید یا آب و رنگ قدیم تغیر پذیر نشود در معرض تغیر و تبدیل
باشد و بعضی بر آنند که فیروزه عالی خالی از عیوب زیاده از پنجدرم
نیافته اند اگر چه فیروزه کبیر الحجم کثیر الوجود است چنانچه از بعض

جوهریان مرویست که فیروزهٔ ابلاقی که وزن آن دویست درم
بود میفروختند بمبلغ پنجاه دینار جعفری نیشابوری بود و در تاریخ سلجوقیان
مذکور است که چون الب ارسلان فارس را مسخر کرد از قلعهٔ استخر
قدحی از فیروزه نزد وی آوردند که هوازی دو من مشک و عنبر میگنجید
در او نام جمشید بخط کیانیان بر آن نوشته بودند و گویند بر تاج شاه
داد گستر سلطان سنجر فیروزه پنج سیر بزرگ بود و حکایت کرده اند که
کان علم و ذکا آصف برخیا که وزیر سلطنت پناه دادگستری مستجاب الدعوة
رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان بن داود پیغمبر علیهما السلام
بوده کاسهٔ از فیروزه داشت که سه نفر بر آن طعام خوردندی و روایت
کرده اند که در خزانهٔ نوح بن منصور صراحی فیروزهٔ مخزون بود که یک من
و نیم گلاب گنجانیدی و در نواحی نیشابور جوهری شبیه بفیروزه از
کان قریب بکان او استخراج میکنند و این جوهر را انقطهان گیر حیبا شود و

ازان نرد و شطرنج و کفچه و امثال اینها میسازند لیکن رنگ طراوت
او تغیر می پذیرد خاصه که مسته بوی رسد و فیروزه از منسوبات زهرهٔ

فصل دویم در کان فیروزه و کیفیت تکون آن فیروزه را در نواحی املاق
و هرو و غزنین و مرز خوارزم و میانهٔ یزد و کرمان کوهی و قطعهٔ
و کوهی میانهٔ نیشابور و طوس است قریب قریه بشان کانهاست و
بهترین آن کانها کان نیشابور است و در کوه نیشابور هفت کان
که انواع هفت کانه فیروزه استخراج میکنند و بهترین آن کانها کان
که خلف خلیل پیغمبر اسرائیل صاحب نفس قدس ابو الانبیا اسحق نبی
صلوات الله علیه اظهار و افشای آن نموده اند و آنرا کان اسحق گویند و
زبون ترین کانها کانیست که آنرا کان عندلیب گویند چون فیروزه را
از کان بیرون آرند بچرخ بالنگ آب بسایند و بعضی را نگین و بعضی
را طرملح سازند بعد از آن سنگ نرم و چوب بید آنرا جلا دهند

از عباس روایت کرده اند که ماده فیروزه قوه بصورت نحاس دارد و
بتوسط مصادفت حرارت و یبوست متحجر شده و از حد نحاست باز رسته و در
سلک جواهر انتزاج یافته پس فیروزه حجری نحاس باشد و از بعض حکما روایت
که ماده فیروزه انجره نحاست و مصادفت یبوست اسوداد داده و استیلای حرارت
سبب احمرای اوست و آن امتزاج اسواد و حمرت را صفت که کوه فیروزه
تولد می یابد **فصل سوم** در تجربه انواع فیروزه و قیمت آن اعلا اعلای اقسام
فیروزه فیروزه نیشابوری است و جنس و شمس انواع نیشابوری ابواسحاقی است و بعد از آن
ازهری و بعد از ان سلیمانی و بعد از ان زرهونی بعد از زرهونی عبدالمجیدی و از دون
و اینها از انواع مذکوره فیروزه عندلیبی است و بهترین اقسام بحسب رنگ سیر تلخ
نام و بعد از ان شیرفام و بعد از ان آسمانی بحسب شکل نزد اهل عراق و
شام و خراسان و ماوراء النهر یکانی و نزد اهل عراق و شام مسطح و نزد ا پهن خطا
طرطع است و فیروزه طرطع سنگی غریب چون آمیخته است و آنرا بسنگ خوب

بحک الماس

بحک الماس کرده جلا داده باشند و خطای سنگ غریب را از نیوریتان و بتان داروی
سازند و فیروزه فایق عالی باید که نرم اندام و آبدار و شفاف و مترقق باشد و دهقان
و ریزه فیروزه را بشر خوانند و در بغداد و شام عزیز دارند و قطعه فیروزه انواع
یا ازهری رنگین صافی عالی که از معایب پاک باشد و وزن آن مثقالی باشد به مبلغ هفت
دینار زیاده دینار ارزد و اگر یک مثقال بود بیست دینار تا سی دینار و اگر دو مثقال بود
پنجاه دینار تا هشتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد و پنجاه دینار و قیمت شیرفام
تا نیم بهای آید و اگر فیروزه حبانه بود هر دیناری بادانگی و فیروزه حبانه ریزه را قیمت چنین نباشد
فصل چهارم در خاصیت آثار نظر بفیروزه تقویت بصر میکند و از اجزاء کحل الجواهر است
و کسی که بامداد نظر در فیروزه کند اثر و نشاط و شادمانی بر وی ماند روز دو کنند
که حکمای سابق در هنگام رویت ماه نو بفیروزه نگاه میکردند و کسی که فیروزه
با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر کسان عزیز و محترم باشد و از چشم
زخم محفوظ ماند و بابن جهت فیروزه را حجر الغلبة و حجر الجاه و حجر العین گویند
الغلبة

وگفته اند که حامل وی از قتل محرم ماند در روز نوروز یعنی اول فصل بهار که تیرکش
شهلا طبق یاسمین پر زر کند و نسیم صبا خریطهٔ پر زر غنچه را سر بگشاید دست
قدرت از جیب شاخها نسیم استخراج کند و سوسن آزاده سرکیسهٔ سبزه را باز کند
عندلیبان منبر شاخ منشور خلافت گل برخوانند و اشجار باغ درم سیم از بهار براه
نثار کنند ماه رخان از دوش گل ضحک بر برآورد و نهال کنجی شود که در میان غنچه
نهاده اند بزاز بهار از گلهای رنگارنگ چهارسوی چمن را آیین بند کنند و
عطار باغ از بوهای گوناگون معطر با شمامها و صبا را بضاعت داده به شهر
میفرستد شمیم بهار قلعه استوار غنچه را بگشاید و خنجر آبدار خار حامی گل
احمر شود سپر زرین قبه گل یعنی تیرباران ابر بهار دارند و کلاه پوشش ترکش غنچه
بر تارک شاخسار نهند سلاطین ایران زمین پیروزه فیروز را در مجلس بهشت
آیین احضار کنند و از نظارت جوهر آئینه نظر جلا دهند و بعد از الحول آن در
کاسهای شربت سلسبیل صفت اندازند و از دست ساقیان زیبا منظر حور پیکر

شربت

شربت مذکور متجرع نمایند و این عمل بر خود مبارک دانند و بادل فال کنند
میل بفیروزه بیشتر نمایند **فصل هفتم** در بیان اموری که بفیروزه مضرت رساند
و کیفیت محافظت آن هر آب و هوا و حمام آب فیروزه را ببرد و از ملاقات
روغن طراوت آن زایل شود و از نم و بویها نیز بآن زیان رسد اما به دفعه و
دیر اسود مند است و از این جهت طراوت و لطافت آن در دست قصابان
زیاده شود و محافظت فیروزه مانند محافظت دربا باید کرد **باب نهم در پازهر**
و سایر احجار حیوانی بعضی بر آنند که لفظ پازهر در اصل پاکزهر بوده است
یعنی پاک کننده زهر و بواسطهٔ کثرت استعمال حذف کاف کرده و پازهر حیوانی گویند
و در و چهار فصل است **فصل اول** در صفات آن پازهر دو جنس است کانی
و حیوانی و پازهر کانی پنج نوعست از دو سبز و خاکی و منقوطست ختو و سفید
صاف و بر آنها نقطهای متفاوت از رنگهای مختلف میباشد و قطعهٔ بزرگ کمتر
اتفاق می افتد و بجر زحوالی است که از آن شطرنج و دسته کارد و مهره

می‌ترشند و اگر نوعی از پازهر که بر یک شاخ چغندر نهند در آتش افکنند سیاه شود

و در آن چیزی پیدا گردد سرنوز د وکرتا آنها آن را طاسیطانی گویند و در پازهر

حیوانی خلاف است و جمعی بر آنند که آن سنگ سفید رخوتی است که گاه

سیاه و گاه زرد و گاه خاکی رنگ بود و بر آن نقطه‌ها کوچک رنگارنگ باشد و سوده

آن سفید باشد و آن را زیاده از سه مثقال نیافته‌اند و جمعی دیگر بر آنند که پازهر

حیوانی دو قسم است بقری و شاقی پازهر بقری سنگ زرد و نرم و گرد است

زرده تخم مرغ آن را از دانگ تا چهار دانگ یافته‌اند و پازهر شاقی سنگ سبز رنگ است

آن را حجر التیس گویند و پازهر حیوانی را اشتباهی سازند چنانچه میان پازهر و اشباه

اشتباهی مخالفت و تمیز آن از اشتباه آنست که داغ در وی نگیرد و رنگ او مکدر

نیست و بر و نقطه‌هاست و سوده آن سفید است بخلاف سوده اشباه و پازهر

از منسوبات قمر است **فصل دوم در پازهر و از کانهای و نگونهای آن و بعضی احکام**

کان آن را بسیار نشان داده‌اند اما کان مشهور آن در اقاصی چین و هند و ترکستان است

از ثقاتی

از ثقاتی روایتست که در میانه جزیره ابن عمر و موصل در موضعی شهر

از اقلیم رابع که طول آن غن و عرض آن لو درجه است

که تا بی رسیده‌ام دارا ان کانهای پازهر سفید که بر و نقطه‌های پر رنگ بود و سرخ

مینمودند و قطعه‌های پازهر کبیر الحجم می‌آید که از آن خانها حیوان ساخت

و در مکانهای پازهر حیوانی خلاف جمع اول بر آنند که در زمینی از حدود چین

که از کثرت مار آمده شده‌اند و شمال دست‌آویزست و از بسیاری آب رودها چنانچه

بر روی عاشق گرهها از هر سوی رودها میرود و گوزنان مارخوار بسیار زنند

از بسیار خوردن ماران حرارت بر گوزنان استیلا یابد در آب غوطه

خورند چنانچه اکثر اعضای ایشان غیر سر پیدا نباشد و زمانها در آب توقف کنند

و در این اثنا بخاری از اعضای ایشان برخیزد و روی بسوی در چشم

ایشان نهد چون بآنجا رسد باب انقلاب یابد و مثل اشک بیرون آید

در آن حفره‌ها که در گوشه چشم گوزنان واقعست گرد میشود و جمله گوزنان

از آب بیرون آیند و برودت هوا در کوه‌های جبال اینها تأثیر کند تا
مذکور منجمد و متحجر گردد و چون این عمل مکرر واقع شود حجر مذکور کبیر و ثقیل شود
و بیفتد و جمعی بر آنند که پازهر بقری در مرارهٔ گوزن و پازهر شاقی در جوف
نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس میباشد مسکون میشود

فصل سوم در تمیز آن و قیمت آن

پازهر حیوانی از پازهر کانی و پازهر بقری از پازهر شاقی احسن و اشرف است و از
رنگهای پازهر برنگ ساق چغندر بهتر بود و بعد از آن قوت زرد و سفید خام
که آنرا اهل هند خوانند از قوة هم بیشتر باشد و بعضی بر آنند که پازهر زرد رنگ تلخ
طعم که سخت و سست و سبک باشد و بر رو نقطه‌ها که مگس جدو گفته نباشد در تأثیر
اقوی بود و امتحان جودت پازهر بچند نوع توان کرد یکی آنکه چون پازهر بسایند
و در شیر ریزند ببندد نوع دیگر آنکه چون آنرا در ذنب عقرب مالند عقرب نگزد
و اگر بگزد موثر نباشد و دیگر آنکه چون مقدار دو جو پازهر با آب بسایند و
در حلق افعی ریزند در ساعت افعی بمیرد نوع دیگر آنکه چون مقدار نخود جو
مرغ دهند

مرغ دهند و افعی بر کنارش نهند تا او را از زهر زند چون ضرری نرسد از آن زهر
و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد چه موازی شصت درم یکدرم قیمت دارد
و پازهر حیوانی را بقیمت پازهر حجر امیخته

فصل پنجم در سایر احجار حیوانی

در کتب قدما مسطور است که مار مهره سنگ خاکستری رنگست که از قفای مار
بزرگ استخراج میکنند و مادام که در درون پوست بود نرم بود چون
بیرون آرند برودت هوا بر او اثر کند منجمد گردد بعضی بشکل مانند خایهٔ
خروس بعضی بود و گاه باشد که مثل فندقی بر روی کشیده باشد اگر آنرا بر ملاک بسایند
مالند سفید شود و اگر بر موضع زخم مار نهند زرد آب از آنجا روان
گردد و بر محل زخم چسپیده باشد تا تمام زهر بیرون آید بعد از آن باز افتد
و اگر با حفظ نگاه دارند زهر کمتر کار کند و بدیگر زهرها نیز سودمند باشد و اگر
بسایند و بر موضع زخم مار کنند زهر بیرون کشد و مهره معتمد بسیار
عزیز الوجود و کثیر القیمت باشد اما کسی در این روزگار مهره

و شبیه آن از سنگ مریم که سنگی بقدر است میز اشند و سنگ مریم تند
بپلاس سیاه سفید میشود و بواسطه آنکه این خاصیت از زحمی مهره
در سستی بپلاس است در سنگ مریم این خاصیت حکایت کرده اند
که محمد ذکریا مار مهره را منکر بود روزی شخصی مار که مجلس سلطان آن روزگار
آورد و در قفای آن مار مهره خورد بود مار را بکشت مهره از قفای
آن مار بیرون آورد و بسلطان بفروخت و محمد ذکریا انفعال یافت و با آن
شخص دوستی آغاز نهاد و روزی در اثنای سخنی از وی پرسید که
آن مهره چگونه تعبیه کرده بودی آن شخص گفت قفای مار شکافتم و سنگ
مریم در آن نهادم و بدوختم و مدتی نگاه داشتم تا جراحت از میان برخاست
و آوردم و بسلطان بفروختم و خر مهره سفید درست اند ام را
و بر و دانهاده بود و در شکاها رحمه شبیه است و در قفای بعضی خران
بمیان گوشت و پوست تکون می یابد و کم خری را مهره هست و خر مهره

زهربارا

زهر بار را نافع باشد و مسحوق آن بمرقوق دهند و قیمتی چنانکه دارد از معلم
مرویست که حجر استاکمون که در سنگدان خروس تکون می یابد چون بکودک
ببندند فزع و اضطراب نکنند و اگر مرد با خود نگاه دارد انگیز باه کند و اگر بر مصروع
ببندند نافع بود و حجری که در مرارهٔ بقر می باشد اگر سحق نموده در چشم کنند تقویت
بصر کند و از نزول آب آینهٔ دیده خراب نشود و از ریگ مثانه آدمی را
همین خاصیت بود و به بیاض چشم نافع بود از ویسقوریدوس مرویست که حجری
که در جوف بچهٔ خطاف حاصل میشود اگر بر بازوی مصروع بندند جزع او زایل
شود و در جوف او دو سنگ تکون می یابد یکی تیز رنگ و یکی یک چند رنگ و هر دو را
در پارهٔ پوست گوساله باید نهاد که بر بازوی مصروع ببندند **باب پنجم در عقیق**
و در وی سه فصل است **فصل اول** در صفات آن عقیق هفت نوع است سرخ
جگرجفه و سرخ گلگون و زرد و سفید و سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق
باحجود شدت صلابت از وسومت خالی نیست و از این جهت نقشهای باریک

بران توان کرد و از او ظرایف میسازند مانند کمر و انکشتر و دسته کارد و

نگین و مستعمل بر عقیق آقاتست **فصل دویم در کان عقیق** و کیفیت تکون آن

کان عقیق در نواحی صنعا و عدن و بلاد یمن و در حدود هند و روم و قریب بصح [بصحرا]

از عراق عرب و شام نشان میدهند و ماده او و نسبت صورتش با قیمت

دارد و عقیق کرم و تر است حجری یاقوتی [قیمت] **فصل سیوم** در تمیز انواع

آن عقیق کرم و تر است بطبع خنم و جمع بر آنند که کرم و خشک است بهر نوع

از انواع عقیق که سفید کردانند و منع از برون آمدن خون از اصول [اسنان]

کند و تختم بعقیق احمری که بر و از سفیدی خطها باشد منع بیرون آمدن خون از

سایر اعضا کند و نیز دایم الرعاف را بسیار نافع باشد و اگر عقیق با خود [نکاه]

دارند از دشمنان بر اسان شوند و بر آتش فرو نشانند و اگر شخص تیز خشک [و]

سنک سر با خود نکاه دارد آن خصلت ازو زایل شود و او را در نظر مردم

شکوه و وقار حاصل شود و اگر عقیق سوده بر موضع [محل] باشد که خون از آن

باز آید

آید باز ایستد و اگر عقیق سوده بنبل [بتحلیل] اندر کشند سفیدی که عارض چشم

شده ازاله کند و روشنی بینایی افزاید و نکاه داشتن عقیق بر حفظ مبارک

دانند و بآن تفاخل تفال کنند **باب یازدهم** در بعضی [یعنی] اشباه یاقوت

بنفش و بیجاده و در وی پنج فصل است **فصل اول** در صفات بیان بنفش جواهر

نوعست از زینتی که سرخ و روشن و شفاف است و بعضی جوهریان در وجه تسمیه

آن گفته اند که این حجر را بهست تمام با تمام یاقوت احمر و جهه اورا [بیرون]

قسمت یاقوت در رسته تقویم کنند کویا بر نیاحال اهلا ذیتی میکو [بند]

در طرف که سرخ [و بیراست] [illegible] بنفش که بسیاه مایلست آن [illegible]

وجمیع اقسام بنفش بلعل نزدیکست لیکن بنفش از لعل کمبودت [امیلست]

[رنک] [illegible] و بیجاده سنکی سرخ آبدار است که سرخی وی بنفش لطیف و [متعیلیت]

و اگر افراد او را لمعان نیست و بعضی را که لمعان حاصلست [جلی]

با بطانه ترکیب کنند لمعان آن حاصل شود و اگر خواهند که لمعان

بیجاده که [illegible] از جنس عقیق است از او لطیف‌تر و شفاف‌تر [illegible]
[illegible] داراست که از آن [illegible]

آن باقی ماند در سبب آن حفرهٔ نکنند حفرهٔ اسفل

لمعان باقی ماند و درین هنگام مشابهت تمام با یاقوت دارد و فرق

در میان ایشان بانست که یاقوت ازان اثقل است و اگر یاقوت را

در دهان گیرند سرد نماید و تشنگی زایل گرداند بخلاف بیجاده و مادهٔ بیج سنگ سیدنی الحمره

است که مشابهت تمام با بیجاده دارد و لیکن سرخی او غالب است

و از بیجاده سست تر است تا حفرهٔ عمیق در ان نکنند آب ندارد

و این سه جوهر از منسوبات آفتابست **فصل سیوم در کان** ایشان

کان بنفش و کان لعلست و کان بیجاده و مادهٔ بیج در حدود بدخشان قریب

بکوه سنگان واقعست و از کان کشمیر مذکوره تا ده روزه راه است

و اگر بیجاده آن کان بسبب کثیر تر بود و بیجاده بجهت لعل در خلاف بود

و در کوه زراهون هم می باشد و حجر بیجاده را از کان بیرون آورند

تاریک و حجاب آب بود و حجر ترکند آبدار و شفاف شود

هر یک ازاین

و هر یک ازین حجر ثلاثه یاقوتیست **فصل سیوم در تمیز انواع بیجاده** و قیمت ایشان

بهترین انواع بنفش ماذنیست و قیمت مثقالی ازان موازی دو دینار

می ارزد بعد ازان رطبی و قیمت آن نصف قیمت ماذنیست و بعد از رطبی

استاد دشت و قیمت آن نیز نصف قیمت رطبی است و کمترین انواع بنفش آب است

و قیمت آن نصف استاد دشتست و فی الجمله قیمت بنفش کمابیش قیمت ربع لعل است

هر چند سرخ بیجاده را قیمت فزونتر بود و شعاع و لمعان او بیشتر باشد و بیجاده

بدخشی از هندی احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده را قیمتی تمام بود

چنانچه لعل پدید آمد قیمت بیجاده کثیر الشعاع خوش رنگ مشابه قیمت لعل عالی است

و قیمت میانه مساوی قیمت لعل نازل است و بعضی دیگر بیجاده عالی را از لعل

معایب را قیمت لعل میانه و بیجاده میانه را قیمت لعل نازل در سلک تقویم

میکشند و بهترین اقسام مادهٔ بنفش آنست که آب او بیشتر و اجتماع

او بحیزه کردن اسفل کمتر بود و قیمت آن از قیمت بیجاده کمتر است **فصل چهارم**

در خاصیت بیجاده چند نقش در زمان سابق تتبعه حکما خاصیت آن بیان کرده اند

بیجاده عاریا بس است لیکن حرارت و یبوست آن از حرارت و یبوست یاقوت

کمتر است اگر کسی را استسقاء یا بی باشد مقدار چهار جو بیجاده خورد شفا یابد

و اگر بیجاده با خود نگاه دارد خواب پریشان نبینند و اگر بر ایشان باشد [illegible]

بمالند با کرم شود و اگر حیوانات ماده بیخ یا بیجاده بینند رغبت جماع کنند

دوازدهم در جزع و در وی چهار فصل است فصل اول در صفات آن جزع

بجنس نوعیست بقراوی و حبشی و غیر آنها و رنگ آن چهار گونه است سفید و

سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف بقراوی سه طبقه است طبقه اول آن

غیر شفاف بعد از آن طبقه سفید شفاف بعد از آن [illegible] شفاف و بعد از آن

حبشی هم سه طبقه است و طبقه کران سیاه [illegible] و طبقه میانه سفید و

سنگ جز الماس و یاقوت از جزع اصلب نبود با آنکه بحسب وزن قریب

عقیق بود و بر بعضی جزعها خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناتمام و گاه باشد که

از

که از انقطاع خطها صورت مرغی یا دابه تمام در وی پدید آید و از جزع

مهره و کمرها و نگینها و غیر اینها سازند و جزع از منسوبات نیز اصغر است

فصل دویم در کان جزع بسیار آن و دو مکان اعلا و احسن است حدود [illegible] و نواحی

صنعای یمن اما چینیان استخراج جزع نمی‌کنند و جزع حجر یاقوتیست

فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت آن اجود انواع جزع آنست که طبقات آن

بحسب غلظ و رقت متقارب باشد و از خشونت و زخم بسلامت بعد

و آبدار و شفاف و مناسب الوان بود و چون مائیه بقراوی زیاده از مائیه

سایر انواع جزع است ترجیح بقراوی بر باقی انواع نمایند و جزع در ولایت مغرب

مستعملست و موازی مثقال به درم تا جری میخرند و در دیگر بلاد [illegible]

شایستی که دارد استعمال نمی‌کنند و قیمتی زیاده نمی‌دارد **فصل چهارم در خاصیت آن**

اگر یاقوت را بجزع سوده جلا دهند طراوت و صفای آن زیاده شود اگر جزع در

موی زن آبستن پیچند بیا و نیز بزادن بر او آسان شود و منع سیلان خون نماید

واعراب بجزع تشأم مینمایند و آنرا اصلا نگاه نمیدارند و کنگ
علی شامت اشتقاق اسمه من الجزع و همچنین اهل حبش بجزع تشأم میکنند
و از بهیت که استخراج میکنند و حکام یمن نیز بآن التفات نمی‌نمایند و
نمیگذارند که در خزاین ایشان مخزون سازند از معلم اول مرویست که حامل جزع
مغموم و مهموم بود و خوابهای پریشان بیند و خون برو استیلا یابد و با
مردمان خصومت کند **فصل سیزدهم در مقناطیس** و در وی چهار فصل است **فصل اول**
در صفات آن مقناطیس بچهار قسم است مقناطیس آهن ربا که مسمی
ربا است و مقناطیس ارزیز آهن ربا سنگی تیره و ثقیل است که جذب
آهن نکند از معلم اول مرویست که ماده آهن ربا بعینه ماده آهن است
لیکن بواسطه مصادفت حرارت و یبوست غلظت پیدا کرده و قبل از
اکتساء کسوت حدید انجماد یافته و میان آهن و آهن ربا اتحاد ماده تفاوت
امزجه تناسبی طبیعی بعاشق شی جبلی هست بمرتبه که آهن ربا جذب آهن میکند

و آهن

و آهن بوی ملحق میشود که با آهن ربا ملحق باشد مثلا اگر طرف سوزنی با آهن ربا
اتفاق یابد و سوزن دیگر را بر طرف دیگر سوزن اول نهند با آن ملحق شود
و همچنین سوزن سوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در طبقی نهند
و قطعه آهن ربا در زیر طبق بهر سو گردانند آهن در میان طبق بر سمت وی
حرکت کند و اگر آهن ربا در آهن مالند که آن آهن بوزن نیز اثر داشته باشد
آنرا جذب کند و همانا مقناطیس ارزیز ماده ارزیز است و بتوسط سببی
مذکور شد در آهن است جذب ارزیز و نقره و طلا میکنند چنانچه گذشت و اگر
آهن ربا باب دهن روزه دار ترگشته یا در آب سیر یا پیاز اندازند بسیار
در وی مالند قوت جذب او ضعیف شود و شاید که بمرتبه رسد که جذب آهن
نکند و اگر در میان سرکه یا در میان خون بز اندازند و سه روز بگذارند باز
قوت یابد و باز آهن ربا بود و گویند سنگی بزرگ آهن ربا گو بهست
که آهن از وی جذب کند و بعضی بر آنند که اگر روغن ریزد بر آهن ربا

و دیگر این است که الماس آهن را جذب نمیکند
و جذب ذهب میکند ۵

عالم لذا آهن از وی بگریزد و مغناطیس نقره که آن را حجر الفتور گویند
سنگی سفید است که در سفیدی او بزردی ضعیف آمیخته است و منقلی
مزبد البحر ماند و مرتبه سنگ باشد که بر بالای آب بایستد و حوازی
هیچ او و حجر الفتور از هیچ گز مسافت نقره سوی خود کشد و مغناطیس
طلا سنگی زرد است و زردی او بسرخی آمیخته است و جذب ذهب کند چنانچه
آهن ربا جذب آهن کند بعضی مردمان بر آنند که قوت او در جذب ذهب
بمرتبه ایست که از دو سه گز مسافت زر بسوی خود کشد و مغناطیس ارزیز
سنگی صلب اکثر به الوان است که جذب ارزیز میکند **فصل دوم در کان او**
در قرب صفاهان و حدود هندوستان و نواحی زابلستان و دیگر محلها کان
آهن ربا شنیده شد و از معلم اول مرویست که در بحر مغرب
کوهیست و در آنجا کوههای آهن رباست که چون کشتی بدان نزدیک
رسد هر آهن که در کشتی باشد بسوی خود کشد و از این جهت میخ بکشتی نمیزنند

که دران

که دران نواحی عبور دارد و هر آهن ربا که در کان او اعلا تکون یابد قوت جذب او
زبون بود و هر چه در اسفل آن تکون یابد جذب او افزون تر بود
فصل سیوم در تمیز اقسام مغناطیس آهن ربا از رنگهای مختلف بسیار است از هرمس
حکیم مرویست که بهترین رنگهای آهن ربا سیاهیست که سرخ فام با جگر
فامست و هر آهن ربا که در جذب آهن اقوی بود و آنکه کثیف باشد
بسیار ثقیل بعضی اشرف و اعلا باشد موازی وقیه آهن ربا را که ما ستبد و بنا
طلا قیمت باشد و اعلای اقسام مغناطیس ارزیز و نقره و طلاست که در جذب
ایشان اقوی باشد و ایشان از او بواسطه ندرت قیمت متعارف نیست **فصل چهارم**
در خاصیت آهن مغناطیس آهن ربا گرم و خشک است اگر کسی آهن خورده باشد
آهن ربا سوده با شیر یا آب خاطر بیاشامد آهن ربا خوردها آهن را
جذب نموده با خود بیرون آرد اگر از آهن ربا قلاده سازند نقرس و مفاصل
را سود دارد و اگر در دست گیرند علت کزاز را نافع باشد و اگر زن

در هنگام زادن در دست گیرد بآسانی فرزند آید و اگر پیکان در بدن بماند یا سر نشتر
در رگ شکسته شود آهن ربا در آن بندند بی کلفت بیرون آید و اگر تیغ
زهرآب داده زخمی بکسی رسانند آهن ربا سوده بر آن بندند مضرت زخم
زهر دفع کند و مغناطیس نقره بقولی بارد یابس است و بقولی بارد رطب
اگر بآن دندان بشویند سفید شود و اگر بر موضعی که موی باشد بمالند موی
بسترد و اگر بر نوشته بسایند ازاله خط کند و اگر سوده آن روی سوده دیند
روی برطرف کند و اثر آبله را ببرد و اگر در جراحت استعمال نمایند نبات
لحم نماید و اگر نقره خورده بجنسی دیگر آمیخته شود تمیز آن بآن توان کرد
و مغناطیس طلا حار یابس است و اگر خورده زر با التمام با جنسی دیگر
مخلوط شود و این حجر را بآن بمالند خورده زر با التمام جذب کند و
مغناطیس از زر تمیز از اجناس دیگر توان کرد **باب چهاردهم در سنباده**
و در وی چهار فصل است **فصل اول** در صفات آن سنباده سنگ صلب

مشهور است

مشهور است که در آهن و فولاد آب داده اثر کند و از سنگ متاثر
نشود و اگر در میانه سنباده و شباه آن اشتباه افتد تمیز آن توان کرد
زیرا که سنباده با الماس قرینیت کند یا که جماعتی بر آنند که نوع ضعیف از
الماس است و سنباده دو نوع است نوعی بسرخی زند و نوعی بکبودی
غیر الماس از جواهر در وی اثر نتواند کرد بلکه از وی متاثر شوند و در
سنباده سمیت که بواسطه آن سمیت تفریق اجزای اشیای صلب کند
در سنباده مستولی آفتاب است **فصل دوم در کان سنباده** کان سنباده
اماکن بسیار است مثل زنگبار و هندوستان و سیواس و کرمان
و حبشه و نوبه و حسن و شهر کاهانوبه و سیواس است و کیفیت تلون
سنباده قریب بکیفیت تلون الماس است **فصل سیوم در تمیز آن** و قیمت
آن اعلای انواع سنباده کبیر الحجم نوبی است و هموار و قیمت را حکما
سبکی درهم مصری قیمت کنند و بعد از آن سیواسی **فصل چهارم در خاصیت**

در خاصیت سنباده در درجهٔ ثانیه بارد و در درجهٔ ثالثه یابس است و
چون بسوزند و بسایند و بر ریشهای کهنه پاشند نافع بود و اگر سنباده
سوده در دندان مالند دندان را جلا دهد و سنگهای سخت بدان
سایند و صیقل کارد و شمشیر و امثال آن از آن دهند

باب پانزدهم

در دهنه و در وی چهار فصل است

فصل اول

در صفات آن دهنه سنگی است
سست و سبز که از او زنگ زنگاری درخشنده بود و بر و خطهای سیاه
یا سرخ بود و بعضی بر آنند که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت
احمر تلون می‌یابد و دهنه بر پنج نوع است سبز سیر و سبز زنگاری و سبز
سیاه‌فام و سبز سفیدفام و سبز زمردی که در و طراوت و درخشندگی
شبیه زمرد باشد و دهنه شفاف را دهنه شیرین گویند و تیره و
کدر را دهنه تلخ گویند و در ولایت شام و فرنگ انواع دهنه
کم و نیام و پیش کوبه زین و امثال آن سازند و عزیز دارند و در غیر آن

ولایت

ولایت عزت تمام ندارد و اگر روغن زیت در دهنه مالند رنگین شود و
حسن و طراوت او بیفزاید و اگر بسیار استعمال کنند تا کهنه گردد رنگ او
به بیاض یا بسبزی مایل شود و حسن و طراوت او زایل گردد و دهنه
مانند فیروزه در حالت صفوت و در حالت کدورت هوا کدر نماید
از یعقوب بن اسحق کندی مرویست که چون دهنه را به ظروف روغن
زیت بسایند از آن نحاس احسن و الطف از نحاس کانی حاصل
شود و دهنه از منسوبات زهره است

فصل دوم

در کان دهنه
کیفیت تکون آن دهنه در پنج مکان از معادن یافت میشود هند جبال غزنی فرنگ
و نواحی کرمان و حصن کرکی قریب شهری که افراسیاب بنا کرده در
ترکستان و غاری سلیم از خوزستان از معلم اول مرویست که تکون دهنه
از اجزاء نحاسیست که در موضع صلب مجتمع و متکاثف گشته و علت
خضرت وی آنست که بخار نحاس مایل با حمرت است و شدت تکاثف

اقتضای سودا و صفرا کنند و از ازدواج سواد حمرة متولد خضرتست و دهنه
حجر نحاسی است

فصل سیوم در تمیز انواع دهنه

دهنه تبریزی فرنگی خوش رنگ
مشابه زمرد که در درخشنده گی برمثال پر طاوس باشد اعلا اعلای دهنه
بود دو مثقالی ازین جنس بمبلغ دو دینار ارزد و دهنه کرکی و کرمانی و
غیرشان قیمتی چندان ندارد

فصل چهارم در خاصیت آن

دهنه در خاصیت و
یبوست معتدل است اگر آنرا با آب حل کنند و در محل زخم مار و عقرب
بمالند نافع بود و اگر بمسموم دهند سوده بخورد سود مند بود لیکن اگر
کسی مسموم نباشد و بخورد بجای سم عمل کند اگر دهنه در دهن گیرند بدندان
زبان رسانند و اصلاح آن بروغن مسکه و شراب کهنه باید کرد و اگر
دهنه را با زر سبز در یک محل نهند طراوت فروغ زر سبز کم شود اگر قدری دهنه
را با زر بگدازند زر را نرم اندام سازد و سرخ فام کرداند و چشم و
زبان او نیز از این خاصه خبر وی زنگار ربوی مزج کنند

و فصل دویم در لاجورد

و در وی چهار نوع است

و در وی چهار فصل است

فصل اول در صفات آن

لاجورد در سنگ مشهور
منحصر بچهار نوعست بدخشی و کرجی و فرمانی و کرمانی و لاجورد بدخشی
دو صنفست صنفی نقطهای زرین باشد و صنفی بی نقطه و شاید که لاجورد
با خاک یا سنگ آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و کوزه و نگین و قلمدان و نگین
و امثال این سازند و اگر ریزه لاجورد در آتش ریزند دودی کبودگون پدید
آید و زهره بر لاجورد مستولیست

فصل دویم در کان لاجورد و کیفیت تکون آن

کان مشهور لاجورد در کوهیست که معروفست بلاجورد و از ضلال قریب
بشهر بدخشان و در نواحی کرج و کرمان و غیر آن معادن غیر مشهور است از
بلیناس حکیم مرویست که مادهٔ لاجورد متوجه نحاس است و بعد از امتزاج
زیبق بکبریت حرارت بر رطوبت استیلا می یابد و زنگ مایل بحمرت میشود
و بعد از آن بوساطت مصادفت یبوست کبود میگردد و لاجورد جوهر نحاسی است

فصل سیوم در تمیز انواع آن

لاجورد بدخشی خوش رنگ صافی که بر و

نقطها که زرد بود از سایر انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان لاجورد ده لاجورد
بان باشد هر نقطه از ان برون آتش بغیر حصول بی دود بنهند اگر رنگ لاجورد ظاهر
شود فبها و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد درهمی لاجورد مغسول جواز نادر هم
وقیمت یکسی درهمی وقیمت غیر مغسول ثلث قیمت مغسول است فصل
چهارم در خاصیت آن لاجورد با وجود آنکه بارد یابس است در اسهال سودا
دارو با احوسیت وقوت لاجورد مغسول از مغسول بیشتر بود مالیخولیا و
و درد جگر را نافع باشد و اگر لاجورد با روغن در موی مالند حسن و طراوت
بیفزاید و موی را جعد گرداند و اگر با طفال بنوشانند فزع کمتر کنند و ضماد
لاجورد درادرار اگر نقشها استعمال کنند فصل پنجم در کیفیت عمل لاجورد غسل لاجورد
مذهبی بچند نوع توان کرد یکی آنکه دو جزو مساوی از زفت رومی سیاه
در روغن بذر بجوشانند تا با یکدیگر آمیخته شود و با قدری از آب پاک یکجا
بیالایند و باب گرم آن زفتها بشویند و مانند حلوا نرم کنند تا بعد

پس

پس لاجورد مدقوق مسحوق بان خمیر کنند و مدت یکماه گاه گاه
بعد از ان باب گرم در ظرف حیفی بشویند تا بتدریج سه آب از ان فرود آید
آب اول احسن و آب میانه و آب آخر ادون و بطریقی دیگر آنکه یکجزو
مصطکی و نیم جزو روغن زیت باتش نرم بقوام آرند و نشان قوام
وی آنست که چون قطره باب سرد چکانند متلاشی نشود و مانند نقطه بر
آب بند دپس لاجورد مدقوق مسحوق بان خمیر کنند و باب بشویند تا
بتدریج سه آب ازوی فرود آید آب اول اعلا و اوسط وسط و آخر ادنی از
باشد طریقی دیگر آنست که دو مساوی کار اتیغ و لند رد در ظرفی روی سفید
کرده کنند و باتش نرم گرم کنند چندانکه گداخته شود بعد از ان لاجورد
سوده باب بیشند و در ریزند و چندان بجنبانند که لاجورد باب در
اخراج یابد بعد از ان قدری آب سرد در وی ریزند تا منجمد شود و
باز بگدازند و بجنبانند اگر لاجورد برون آید فهو المراد و اگر

نباید هذری (?) روغن زیت با آن بیامیزند و در ظرف چینی ریزند و چون بگذارند
گوشت خاک که بلاجورد مخلوط باشد رسوب یابد و لاجورد طفو نماید از روی آن آنگاه
بگیرند و بدین اعمال موازی ثلث لاجورد نقصان پذیرد و طریق غسل لاجورد بوجهی
بوجهی آنست که لاجورد مدقوق مسحوق با زردی تخم مرغ خمیر کنند و سخت
بمالند و اندک اندک آب گرم بر وی ریزند تا مانند شوربا داخل شود بعد از آن
بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب را از و در ظرف دیگر کنند و باز آب گرم
بر آن ریزند و بمالند تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند و آبها را در
در ظرفی جمع کنند تا لاجوردی که در آبها باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد
فرا گیرند و سه نوبت عمل مذکور را اعاده کنند بعد از آن آب از سر آن بریزند
که لاجورد مرسوب معمول شود **باب هفدهم در بسد و مرجان** جمهور بر آنند
که مرجان همین است که بفارسی آنرا بسد میگویند و جمهور بر آنند که بسد اصل شجر است
که مرجان خواهد شد و مرجان نوع آن **فصل اول** مرجان چهار نوعست

سرخ

سرخ و سفید و سیاه و تیره فام و جمیع اقسام مادام که سر در نقاب
آب کشیده باشد نرم اندام و سفید فام باشند و چون از دریا بسر
نماید هوا در اسباع تاثیر کند منجمد و متحجر گردد و بسبب استعدادات
رنگهای مختلف پیدا کنند و بعضی مردم بر آنند که اکثر انواع مرجان دریا
و مختلف الالوانند و گاه باشد که مرجان مانند استخوان مجوف بود و قطعه
قلما از عقدها خالی باشد و گاه باشد که قصبه او مستوی نباشد بلکه پر
بود و چون مرجان شجریست که بعد از استخراج متحجر میشود جمعی بر آنند که تکون آن
بین الجماد والنباتست و گاه باشد که میان مرجان و شاخهای آن اشتباه واقع شود و تمیز
مرجان در اشیاء ثابتست که از مرجان بون گیاه دریایی می آید و از اشیاء نمی آید اگر
مرجان در میان روغن زیت اندازند خوش رنگ و پر صفا شود و قیمت آن افزاید
اگر در سرکه اندازند نرم اندام و سفید فام شود و چیزی بسیار بلند از ند ترکیب آن
اکثر ایابند و از مرجان دسته کارد و امثال آن میتراشند و در بلاد هند عزت و بهای تمام دارد

واکثر زیور تابان و بت رویان از آن میکنند از تماشای مرویست که شجر
از مرجان در غایت حمرة و صفا دیدم که طول آن شجر شبری و نصف شبری
و هر یک از عرض و عمق آن موازی سر انگشت بود فصل دویم در کان مرجان
و کیفیت استخراج آن در نواحی افریقیه دریای بعید الارجا واقع است که از
تلاطم امواج ما صابر از در نشیب آن امکان اطمینان و مرغ صابر از فراز آن مجال
طیران نیست شعر از این شور بیم طبع پس ترش رو بیادش با هم گسستن جانش
درابرو مرزش چند زمانه سفله برور که در نشیب یا خاشاک بر سر چو رویان
عذار ابدارش از انزو خلق مستان در کنارش و در محلی از بحر مذکور که آنرا
مرسی الخرز خوانند شجر مرجان چند خط عذار گلرخان در آب میروید و مادام که شجر
مذکور در میان آب دریاست مانند قلوب کفار نرم اندام و عسر الانکسار است
و بواسطه عسر انکسار در استخراج آن زحمت بسیار میکشند و کشتی از مصادمت
آن شکسته میشود و شجر مرجان در بحر فرنگ هم میباشد لیکن بواسطه آنکه دریا

بمرتبه عمیق است که غواصان از اندرون بیرون شد نتوانند کرد و لیکن حقل چند آنکه
در و فرو میرود بقعر آن نتواند رسید استخراج مرجان از آن کمتر میکنند و از برای
استخراج آن دام شبیار استوار ترتیب کرده اند و از اطراف آن کندهای رصاص
آویخته اند پس در موضعی که مسامت شجر مرجانست دام مذکور می افکنند تا در آب
فرو میرود و بر روی شجر مذکور می افتد بعد از آن بندها که بر آن بسته اند جمعی می کشند
دام بر شاخهای شجر می پیچد و مردمان قوی هیکل بیالا می کشند تا بندها از آن با دام
بالا می آید پس قبضه از مرجان جدا میکنند و مرجان از عقدها که بر دست شده اند نمایند
و بسوهان می سایند و بسنباده جلا میدهند و اگر میخواهند بفولاد مستقیم سوراخ
میکنند فصل سیوم در تمیز انواع مرجان و قیمت آن بهترین انواع مرجان شدید الحمرة کبیر
الحجم سریع الاسمار است که حتوی العظیم که از عقد و تجویف خالی بود و قیمت
یکرطل مرجان خام یعنی مرجانی که تراشیده و جلا نداده در افریقیه از پنجدینار تا
هفت دینار زر سکه معتبرست که هر دیناری از آن باصطلاح ایشان ده درم

پیلکه است که عبارت از بیخ درم تا جر است و معهود چنانست که مرجان خام
از افریقیه باسکندریه عظمی میبرند و در اسکندریه آنرا تیز اشند و جلا میدهند
و بهای آن بعد از تمت و جلا بحسب جودت و رداوت لون و کبر و صغر حجم و کثرت
و قلت جلا ضعف قیمت مرجان خام تا اضعاف آنست **فصل در خاصیت آن**
مرجان در درجه اول بارد و یابس است و در درجه ثانیه یابس است اگر بر اطفال
بندند از علت الکمال محفوظ مانند و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع بود و اگر از
گردن بیاویزند جمیع امراض معده را مانند زمرد ذبابی سود مند بود
کثرت نظر در مرجان تقویه بصر کند و مرجان از ادویه قلبیه است قلب و خفقان را سود
و نفث الدم و ورم طحال و درد سر امعاء و عسر البول را نافع بود اگر بنیمدرم مرجان
سوده بمسموم دهند سودمند بود و اگر مرجان محترق دندان را بشویند زنگ دندان را
ازاله کند و دندانرا جلا دهد و لثه را تقویه نماید و طریق احراق مرجان آنست
که آنرا در ظرف جدید حرقی نهند و سر آن بگل استوار کنند و هموار
یشب

یشب در تنوری گرم بگذارند و بعد از آن بیرون آورند و بر حسب حاجت
استعمال کنند **باب بیست و چهارم در یشب** و آنرا ایشم نیز میگویند و بعضی تخصیص
بغیر میکنند و بعضی تخصیص بسبز و سیاه **فصل اول در صفات آن** یشب پنج
نوع است سفید زرد فام و سبز زمردی و سبز سیاه فام و سیاه شفاف مانند
شبق و ازرق خاکستر فام و از یشب صحن و کاسه و انگشتری و نگین
و کمر و امثال اینها میسازند و در بلاد چین جوهری است شبیه بیشب میباشد
و تمیز میان ایشان بآنست که از یشب معدنی بوی کادو دی می آید بخلاف
یشب مصنوع و اگر ظرف یشبی شکسته شود جمعی که یشب سازند بنوعی
اصلاح آن میکنند که تمیز میان قطعه مصنوع و دیگران نیست الا بآنکه
ظرافت و مائیه مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات قمر است **فصل دوم**
در کان یشب و کیفیت تکون آن در ولایت چین دو رود خانه است
یکی آق قاشی گویند و از ان یشب سفید خیزد و دیگر یا قره قاشی خوانند

واز این یشب سیاه مسرج سعود و محمود حیانست که قطعهای کبیر از آن سلطان

و قطعهای صغیر از آن عامه باشد و در حدود کاشغر و نواحی چین و کرمان کان

کان بعضی انواع آن هست و یشب حجری کا فتست که ماده او نبوده نقره

و پس از اکتسای کسوت نوع بواسطه زیادتی و نقصانی کیفیات لباس

یشبی می‌پوشد **فصل سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن و بهترین اقسام یشب

سفید فامست که رنگ و مشابه رنگ عاج کهنه باشد و خاتمی از آن کا

بیش چهار درهم ناصری ارزد و از اقسام دیگر موازی نصف درهم ارزد

و قیمت یشب مصنوع متعین نموده اند **فصل چهارم** در خاصیت آن

اگر یشب معدنی را از گردن بیاویزند چنانچه بر اسم معده بود امراض معده را

ازاله کند و قوه هاضمه را تقویه نماید و صحت معده را محافظت کند

و حامل آن از صاعقه و احتلام محفوظ ماند و در نظر مردمان عزیز باشد و بعضی

بر آنند که اگر قطعه یشب در کنگره قلعه که نزول صاعقه در آن قلعه ممکن

بود

بود سیاه و بیزند تا از آن شود **باب نوزدهم در بلور** و در وی چهار فصل است فصل اول

در صفات آن بلور از سایر جواهر الطف و اصفی و اشف است و از

غایت لطافت و صفوت که رنگ هوای صافیست و بواسطه آنکه بسیار آب است

عرق بسیار ندارد و بلور دو نوعست سفید صافی و تیره مایل بزردی و آنرا

مریم بلور می‌گویند و بلور مانند آبگینه توان ساخت و شاید که از بلور دمشقی

باشد و اگر اسحق بشیر خوانند از یعقوب پسر اسحق کندی مرویست که از معادن

بلور قطعهای کبیر الحجم کثیر الوزن مستخرج میشود که بجهت وزن کاسه صد من باشد

و از آن آلات مجلس و غیر آن حقه و صندوق و حجره میتراشند و از ثعالبی

مرویست که در رساله تاجری از افریقیه قبه از دو قطعه بلور که چهار نفر

در وی میتوانستندی نشست تحفه مجلس سلطان مغرب ساخت و هم از روایات

کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه خروسی از یک قطعه بلور دیدم که اندرون

اجزای آن حتی تا ناخنان مجوف بوده چنانچه اگر شرابی در وی ریختندی مشاهده

شده که باندرون ناخنان میرود و حکایت کرده اند که در خانه ملک غزنین
چهار خم بلور بود که هر یک مقدار دو ذراع و به آب میکشیدند و گویند که سلطان
مغرب فرستی و حداری و ناقی از بلور ساخته بود خواجه ابوریحان از حکما
روایت کرده که گاه گاه در میان بلور سنگ و چوب و اشباه آن می باشد و گفته
دو قطعه بلور دیدم در میان یکی از آن برگ سبزی و در دیگری قدری سنبل الطیب بود
فصل دوم در کان بلور و کیفیت تکون آن کان معمور بلور در هفت مکان است
در سند و فرنگ و ترکستان و عربستان و هند و چین و نواحی ارمن و اقصی مغرب بلور
محفوف بسنگ است و بلور مغربی قطعا از تشیر خالی باشد و بلور ارمنی تیره و زرد
رنگ بود و از بلیناس حکیم مروی است که بلور حجری یاقوتی بورقی التکون است
چنانچه حضرت قدری ذهبی بورقی التکون است و بعضی گفته اند که سفید است بلور است
کرده است رطوبت و ذاتیت او در آتش از ملیه تا سبی چیوه و کرده است
لطافت و صفا آن از جهت تکاثف اجزاء او و بسبب یبوست است که

عقد او نمیشود

عقد او نمیشود **فصل سوم در تمیز انواع بلور** و قیمت آن بعضی جوهریان ترجیح عربی
بر هندی و اینها اقسام ما نقص بلور ارمنی است که آنرا کم بلور گویند و
وعیب کبیر بلور شریست و قیمت بلور بحسب کبر و صغر حجم متفاوت است مثلا
ظرفی که موازی رطل طعام گنجد و سالم از معایب باشد که اهش سه دینار مصری
می ارزد **فصل چهارم در خاصیت آن** گویند که بلور با خود نگاه دارد از دردهای و
خواب بد نبیند ایمن باشد و اگر قطعه بلور مدور صافی باشد برابر آفتاب برابر نقره
آفتاب بدارند و در موضعی که عکس بلور رسیده برانجا افتد پاره پنبه یا خرقه
پاره نهند در زمان آتش در آن پنبه یا خرقه در گیرد و این صفت مخصوص بلور
باشد به برابر آفتاب نیست بلکه جسم صیقل شفاف اگر چه قطعه یخ باشد همین حکم
کند و اگر بلور در دهان گیرند تشنگی ننشاند و اگر بسایند با یاقوت یا بر لعل یا
برزمرد مالند و زمانی نگذارند شفافتر و براقتر گردد **باب سیم در جمشت** و در چهار
فصل است فصل اول در صفات آن جمشت سنگیست که بر آن چند رنگ بود

یشب قوس قزح و آن چهار نوع است اول کال واحد از وردیه و سماویه شدید است

و نوع دویم ضد وی شدید بد است و سماویه ضعیف و نوع سیوم عکس نوع دوم

و چهارم عکس نوع اول است و اعراب یشب را بسیار عزیز میدارند و آن

تر باشد اصلح میشمایند و یشب از منسوبات مریخ است فصل چهارم دوم در کیفیت و کیفیت

تکون آن کان یشب در نواحی قره قصفو است که از آنجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی الله

علیه و آله سه روزه راه است و یشب حجر مرطیت فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن

نوع اول از دوم و دوم از سیوم و سیوم از چهارم حسن و سمین است و قطعه

یشب از نوع اول که سوار ی در حجم باشد چهار پنج درهم ناصری می ارزد فصل

چهارم در خاصیت آن اگر کسی یشب با خویش نگاه دارد دلیر شود و از چشم زخم

ایمن ماند و اگر در شب بالین نهند خواب پریشان نه بینند و اگر سنگ از یشب

جام سازند و از آن می بنوشند مستی نیاورد و اگر جام یشب نباشد قطعه چند از

دانه یشب در جام اندازند همین خاصیت بخشد خاتمه در اجتناب تفرقه

در انکار تفرقه

ونسب جواهر

ونسبت جواهر با یکدیگر و در وی هشت فصل است فصل اول در تشریح

که آن را سبق نیز خوانند سنگ سیاه شدید الرخاوه سریع الانکسار است

که اشیای مقابل در وی نماید چنانچه در آینه و سبق دو نوع است هندی

و فارسی و هندی از فارسی بهتر است و مثقالی از آن هموزن یکدیگر از جسم

ناصری می ارزد و سبق در درجه اول بارد و یابس است و اکثار نظر

بوی تقویت بصر کند و در بسیاری از امراض چشم مستعمل است و حجر

رصاصیت که از منسوبات قمر است زحل است فصل دوم در خماهن و آن را

حجر حرف و حجر حمار نیز گویند خماهن حجر است در غایت صلابت که حجر الماس با

سوراخ شود چنانکه او را شاخ شاخ شود خماهن بر سنگ صلایه بسایند

آب سرخ از آن ظاهر شود و رطلی از آن که احسن انواع که سیاه هست

مایل بحمره در دار العیار مصر بدرهم ناصری میخرند و کان آن در نواحی

کرک است اگر خماهن را سوده با آب بیاشامند مضرت سرب را بکشد

دفع کند و اگر بواسطهٔ اکثار نظر است جگر گرم سده قدری خراهی
بآب بسایند و بیاشامند حرارت تبعی و اسهال منع کرده و جزء
خماهن بارد و رطب است یرقان و سدهٔ جگر را نفع دارد و خماهن جرمی
حدید است که زحل بر وی مستولی است **فصل سیوم در طلق** طلق دو نوع است
هوائی و معدنی هوائی مانند شبنم از هوا نازل میشود و بر طبقهٔ
او نشیند و از آن طبقهٔ دیگر تکون می پذیرد و بدین طریق مقدار
صغیر طلق کبیر میشود و اکثر بایع تا این نوع را از غایت طراوت و
درخشندگی ستارهٔ زمین گویند و از این لالی عالی عمل سازند
که تمیز آن از لالی صدفی بسیار دشوار بود و بعض جوقعان در
تمیز آن گفته اند که در عمل مانند حباب بر بالای آب می ایستد و
در صدفی بایع سایر جواهر در آب فرو میرود و چون در طلق اجزای
دهنیت غیر منعقد جیفا کج زرد ذایبات جهت بنیت بایع

زابایات

زابایات بآتش مذاب نمیشود چون مشتمل بر اجزای یابسه نیز دارد
بلکه اصل آن از آب منجمد است مانند جواهر نمیتوان سایید و
این قسم طلق بآتش نمیسوزد و تکلس نمی یابد بلکه اگر حل نمایند و در
اعضا مالند اعضا هم نسوزد و کان آن در محل بسیار واقعست لیکن
آنچه در جزیرهٔ قبرصی تکون می پذیرد اعلا و احسن است و طلق را
بهاون نمیتوان کوفت و بمطرقهٔ حدید نمیتوان شکست و طریق
حل طلق آنست که پارهٔ طلق را با باقلا چند آن بجوشانند که باقلا مهرا
شود بعد از آن در پارهٔ کرباس منکسف کنند و پارهای طلق با
ریزهای سنگ در دست میمالند و مکرر چنانچه دانند تا طلق ریزه ریزه شود و
مانند شیرازه کرباس بیرون آید اگر طلق محلول قدری با صمغ عربی و زر
بیامیزند و خط بآن بنویسند چون خشک شود بآب زر ماند اگر
بی زعفران بنویسند مانند نقره باشد و مزاج طلق در درجهٔ اول بارد

ودر درجه ثانیه یابس است و اگر طلق محلول را بیاشامند منع سیلان خون نماید
مثانه را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند با سموم مقاومت نماید

فصل چهارم در حجر مطر

وحجر المطر سنگ جوالمک است و در حجم تخم مرغی کبیر که میان ترکان
معروف و مشهور و مسمی است بیاده و آن سه نوع است سفید فام مایل بزرده
که بر وی نقطها سرخ و سفید صافی باشد و احمر تیره فام یا ابلق فام و مرکب از
از رنگهای مختلف الالوان و در معدن آن اختلاف است بعضی بر آنند که حجر او
کانیست و کان آن در اقصای خطا و تبت است و بعضی بر آنند که حجر حیوانیست
و در جوف بعضی انواع جانور بر تکون می یابد و جمعی بر آنند که در مغز حلق
مرغ آبی سرخ بال اکبر الجثه است که آنرا سرخ بال آب فرو می افکند شیب لانه
آنرا امواز دو زرع میکنند و حجر مطر استخراج میکنند و جمهور ترکان متفق اند
بر آنکه در هر موسم حجر مطر استعمال کنند در موضعی که قرب مستعمل باشد
باران بیارد و خلاف کرده اند که سنگ سرما و برف و تگرگ است حجر

مطر

مطر است یا نه و جمعی بر آنند که هر یکی را سنگی دیگر است و بعضی گفته اند
که سنگی همه حجر مطر است لیکن اگر دو مستعمل باشند این حجر در یک محل
استعمال کنند تا اثر آن اقوی بود و برف و تگرگ و سرما بیاید و اگر در
یک مستعمل استعمال کنند اثر آن منحصر در باران باشد و در طریق استعمال آن
هم خلافست بعضی بر آنند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که المحل معلق
باد نیز شود و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از ترکان بر کیفیت استعمال
آن واقفند و چند تعلیم دیگری نمایند دیگران بر آن اطلاع ندارند
ونبعاشی از بعضی اهل غزنه روایت کرده که در معسکر سلطان محمد
خوارزم شاه در موسم تابستان یکی از ترکان استعمال آن ماتن طریق
نمود که در میان خرگاهی سرگشاده طاسی پر آب نهاد و دو قصبه را در میان
و بسیار طاس عرض نمود و قصبی دیگر در بالای آنها استوار کرد و
ماران برف سنگ باران بود از قصبه فوقانی متعلق او بجست چنانچه

از سرمار طاس موازی دو ذرع بود بعد از آن دو قطعه حجر مطر در
میان طاس آب نهاد و بعد از ملاحظه بیرون آورد و در یکدیگر سایید
و هر یکی را بجایی انداخت و باز سنگها را بکیفیت مذکور در آب انداخت
و بیرون آورد تا هفت مرتبه بعد از آن مقداری آب از طاس بستد و بالا انداخت
پاشید و بر مذکور در اثنای این کار سر برهنه و غضبناک بود و سخنی چند
آهسته میگفت در کمال سرور و در دو ساعت این عمل تمام کرد بعد از آن
ابری شد بر آمد و باران باریدن گرفت و هم از راه او مانند کور روز
کرده پرسید حجر مطر گفت که هرگاه مقصودی استعمال آن میشود مرا
نقصانی مالی یا نفسی پیش می آید و همیشه فقر و دوام دارم از ثقات
مرویست که خوارزم شاه در اثنای تابستان متوجه ترکستان
جهه نزدیکی آنجا رسید برف و باران بمرتبه استیلا یافت
که نزدیک شد که اکثر لشکری هلاک شوند چون موسم باران شخصی

نبود

نبود سلطان دانست که برف و باران نتیجه استعمال حجر مذکور است جمع
را در طلب مستعملان ملوهی که نزدیک بلشکر بود فرستاد و شخصی
دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند ایشان را بلشکرگاه آوردند و دو قطعه
نمد پیچیده در خاک کردند در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران
سرما انقطاع پذیرفت و دستور چنانست که اگر خواهند که آثار
حجر مطر منقطع شود و دست بر مستعمل آن یابند و قصد هلاک او کنند او را
باین طریق هلاک کنند و حجر دیگر هست که آنرا اقدماخر مهره گفته اند و نزد
جمهور مردم سنگ تگرگ مشهور است اگر آنرا از محلی بلند بیاویزند
در آن نواحی تگرگ نبارد از برای محافظت زراعت و ثمار آنرا استعمال
کنند **فصل پنجم در سنگ عقاب** و آن سنگیست که چون آنرا بجنبانند از
اندرون او آوازی نرم بگوش آید چنانچه گویا چیزی نافذ میان او می جنبد
چون او بشکنند چیزی در میان آن نباشد و هر پاره آنرا همین صفت بود اگر

زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند وضع حمل بر ایشان آسان بود
از ثقات شنیده شد که عقاب بدشواری بیضه می‌نهد چنانچه در زمان بیضه نهادن
زحمت بسیار می‌کشد و مردمان آنرا از آشیان عقاب می‌یابند فصل ششم در
حجر یرقان و آن سنگیست منقوش بسرخی و زردی که از غایت محکمی خراس
سوراخ نشود گرد آنرا و اگر آنرا بسایند سوده آن سرخ بود مانند سوده خماهن
و کان حجر یرقان در سیستان است و جمعی برانند که حجر یرقان سنگ سیاه فام مدور
خرد است که چون بیکجا خطها را بزعفران زرد کنند خطهای این سنگ ازالهٔ
زردی آن بیکبار بشبانه میبرد اگر صاحب یرقان گاه گاه در حجره نگاه کند و یا
با خود نگاه دارد یا سوده آن باب بیاشامد بسیار سودمند بود فصل هفتم در
حجر باغض الخل و جاذب الخل حجر باغض الخل و المور الوزن گویند سنگیست که در جای
سرکه قرار نگیرد و بیرون جهد و اگر سوده آن در چشم کشند سفیدی را از چشم
دور کنند و تختم بآن از چشم الم ایمن باشد و آن در مغرب زمین است و حجر جاذب

جاذب الخل

جاذب الخل سنگیست که چون آنرا نزدیک سرکه برند سرکه در جوش آید و در آن
سنگ آویزد و تلون آن در حدود هند و سیستان است فصل ششم در حجر [illegible]
و آن سنگیست که [illegible] ران ریزند آتش از او بر افروزد و چون روغن
زیت بر او ریزند [illegible] گردد و کرم گان از آن گریزان باشند و کان آن
معلوم نیست فصل هشتم در حجر الیهود و آن سنگیست براق و درخشنده
دریایی که مادام که سر در نقاب آب کشیده باشد نرم اندام بود و چون بیرون
آرند هوا در آن تاثیر کند منقلب شود و حجر الیهود بر سه قسمت قسمی مستدیر در
حجم جوزی صغیر و قسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر و قسمی [illegible] حجم
[illegible] ایشانست و در بالا و پهنای آنها خطهای سیاه کشیده باشد و گاه گاه
که از تقاطع خطها صور نمایان شود و جمیع اقسام معدن را بغایت ملطف
مفتت سنگ مثانه را بسیار نافع بود و خون از معده باز دارد فصل نهم در حجر لبنی
۳۶۰ و آن سنگیست خاکستر رنگ و شیر طعم و سوده آن با شیر اگر [illegible] بود

چو لبنی سوده در ظرفی از زیر ریزند و از آنجا جمع اندر کشند حرارت و
خارش را تسکین دهد و منع ریاح از سر و چشم کند و ورمهای حار را
نافع بود و در ابتدای امر او ارم را ساکن کند فصل یازدهم در حجر القمر سنگیست و آن
سیاه کدار و بوی خوش می آید گزندگان از ان گریزان باشند و مصروع
را نافع باشد فصل دوازدهم در حجر الوم و آن سنگیست که آنرا اشاذنج گویند
و مشهورست که سوده آن برنگ شنجرف باشد و به وقت شکستن پارهای
خرد باز از هم رسته است و این قسم را حاورسی گویند و در قسمی دیگر
پارها بزرگتر از پارهای قسم اول باشد بیکدیگر پیوسته است این قسم را عدسی خوانند
و شاذنج عدسی که اجزای آن بسرعت از یکدیگر جدا شود و خاک نیک
باشد جنس و اعلا باشد و شاذنج گرم و خشکست و ملطف آید بصر را جلا
دهد و جراحتی بعد از اختیار و ادرار حیض باز دارد و در شیاف
احمر و اخضر تقویت بصر کند و اگر شاذنج سوده بر لحم زاید پاشند

زیادتی

زیادتی را زایل کند و ریشهای کهنه را نافع بود فصل سیزدهم در حجر قمر و آن سنگیست که عرب
آنرا ابراق القمر گویند و بر و نقطهایست که آن نقطه بفزودن ماه می افزاید
و بکاستن آن می کاهد اگر حجر قمر در شجرها بربندند بار آور شود و اگر در هنگام
فزودن ماه بر مصروع بندند شفا یابد و اگر زن عقیم با خود نگاه دارد آبستن
شود فصل چهاردهم در حجر ذو النوم و آن سنگیست که بر دم برنگی دیگر نماید و از آن سباع
و گزندگان گریزان باشند فصل پانزدهم در حجر النوم و النقضه در حجر النوم سنگیست
غایت سرخی و لمعان که در شب تاریک مانند آتش درخشان بود اگر قطعه از حجر النوم
که وزن آن موازی درمی باشد از کسی که در خواب باشد بیاویزند و یا بشب
بالش وی نهند تا آن سنگ از وی جدا نشنید بیدار نشود و حجر المنقضه سنگ
خاک رنگ سیاه فام بود و در شکست اندام که بحسب وزن موازی آن
باشد اگر کسی درمی از این سنگ با خود نگاه دارد و او را خواب نبرد و از
بخوابی متألم شود و اگر آنرا اصلاح کنند وحده حب سازند و هشت حبه

بجذوم دهند شفا یابد فصل شانزدهم در حجر مقناطیس وان سنگیست سرخ و زرد و سفید
که در دریا مغرب متکون می یابد و موج دریا آنرا بکنار می آورد و اگر مقدار دانگی
صلایه کرده بصاحب ریگ مثانه دهند شفا یابد و فرمان شود قطع حجر.
متصل کرده آن بکشتیها باشد جهت نابین انگشتری بکنار طلا بها کنند فصل هفدهم
در مارقشیثا که آنرا روشنائی چشم گویند و آن چند نوعست مارقشیثای ذهبی
و آن حجریست که چنان نماید که از درون آن مالیده اند و چون بشکنند از درون او
هم چنان نماید و کان آن در اصفهان بود و بنوعی که از آن زرگر مجرح کوبند لعل جلا
دهند و مارقشیثای فضی و آن حجریست مشابه نقره در حدود بدخشانست و
مارقشیثای حدیدی که آن حجریست مشابه حدید اگر مارقشیثا سوده باشد
مرخ نمایند و در چشم کشند نور چشم بیفزاید و اصول مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط
نگه دارد و چند مارقشیثا که طلا کنند بعد از آنکه صلایه کرده بر عضوی که
سفیدی آن عارض شده باشد ازاله عارضه کند و عضو برنگ خود باز گردد

فصل

فصل هجدهم در حجر مغنیسیا
وان سنگیست که آبگینه گران و کاسه گران
استعمال کنند بحسب حجم منقسم میشود بدو قسم قسمی بسان خاک نرم
بود و دران پارهای درخشنده باشد و قسمی دیگر بر قطعهای کبیر چو که میان
آنها یا روشن مرآت آسا بود و بحسب رنگ منقسم به سه قسم باشد سیاه فام
و زرد فام و سرخ فام زرد فام بهترین اقسام است و مغنیسیا در اکثر خواص
با مارقشیثا شریکست و اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه تنقیه
معده و مثانه کند فصل نوزدهم در سرمه و توتیا وان سنگی سیاه بود براق
ثقیل غیر شفاف و بحسب مکان تکون منقسم میشود باصفهانی و هروی و
زابلی و جرجانی و کرمانی سرمه اصفهانی بهترین اقسام است و تو بر تو سنگ
سفید بادی آمیخته بعد از اصفهانی هروی و بعد از هروی زابلی و بعد از
زابلی جرجانی و سرمه کرمانی کمترین اقسامست سرمه اصفهانی بر تو لمعان
فراوان دارد سرمه غیر اصفهانی را این تو لمعان چندان نیست اگر

سرد نرم سوده در چشم کشند چشم سیاه کند و صحت آن نگاه دارد و روشنائی
را تقویت کند و توتیا پنج قسمت توتیای کرمانی و توتیای قندی و توتیای هندی
که آنرا توتیای دبگک گویند و توتیای سفید صاف که تنگک توتیای زرد رنگ
و اما توتیای کرمانی بخلاف سایر اقسام توتیا که اصناعی است اکثر انواع توتیای (مصعد)
و توتیای ماترده گویند و در نواحی کرمان تحصیل آن باین طریق کنند که تنوری مانند
ساخوری سازند و از شیشه با بالا میخهای سفالین بان نصب کنند و سنگ توتیا
در دکانچه تنور می نهند و آتش قوی می افروزند بخاری غلیظ از سوختن سنگ توتیا
متصاعد میشود و بر میخها می نشیند و آن بخار که توتیای مصعد عبارت از آنست (حقیقت)
میشود و قسمی در سر میخها می نشیند و این قسم اخف و اعلا بود و نفع آن در داروی چشم
اظهر و اصلح باشد و قسمی بر میانه میخها می نشیند و این قسم میانه بود و قسمی نزد بن
میخها می نشیند و این قسم اغلظ و ادنی باشد و گاه توتیای قندی را دیده که
در خلال جبال قند از تربت عرب و احشت و آن توتیای شناخت (مشابهت)

تمام

تمام با صابون اقی دارد و توتیای هندی که در اطراف دریای هند تکون می یابد و بواسطه
موج دریا بکنار می افتد و توتیای نمک برنگ الطف و الهمهای اقسام است و بعضی
بر آنند که توتیای نمک رنگیست و جمیع اقسام توتیای چشم را نافع بود و اگر
توتیا سوده بر بغل پاشند گند بغل زایل کند و اگر با آب سا کنند و بر بغل طلا کنند
همین خاصیت دیده اگر با مس فرج نمایند مس را زرد گرداند و توتیا در
صناعت اکسیر استعمال کنند **فصل سیم در نسبت بعض جواهر** (در بعض) خواجه ابوریحان نسبت (بعضی)
جواهر با بعضی امتحان کرده است و از عبار الیرو اینست کرده اند که در روایت (خلاف)
که مقدار معین که آن مقدار یاقوت کبود مثقالی بود از یاقوت احمر سنجد آنگ
و زرتسو و از لعل سنجد انگ و سه تسو و نیم و از زمرد چهار دانگ و تسو لی و از فیروزه
و لاجورد و بیجاده چهار دانگ جوی و از جزع و بلور چهار دانگ دو جو باشد
و طریق از مایش حجم جواهر آنست که ظرفی پر از آب کنند و یک جواهر را در آب
اندازند آن مقدار از آب بواسطه جوهری از ظرف بیرون آید بود آن جواهر

مقالهٔ دوم در فلزات و در آن هفت باب است باب اول در زر و اثر طلا

گویند و در وی چهار فصل است فصل اول در صفات آن طلای فلزی است نرم اندام

خوش طعم طیب الرایحه گران سنگ قریب باعتدال است و بواسطهٔ قرب اعتدالی

اثر کل واحد از عناصر از ناصیهٔ احوال او ظاهر است از خردمندان شنیده‌ام

که فروغ و صفای طلا از هوا و زردی و رنگ از آتش و گرانی سنگ از خاک

و نرمی جوهری از آب است و هیچیک از ارکان اربعه تجربه و ترکیب

چه زر را آتش نسوزد و در خاک نپوسد و تغیر نپذیرد و از وقوف در آب

رنگ او خراب نشود و رنگ نگیرد بخلاف سایر فلزات و آن زر که با جنس دیگر

نیامیخته باشد آنرا خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص و زری که با آتش

نیافته باشد آنرا ... گویند اگر یافته باشد غیر ... و اگر با زر چیزی

دیگر بیامیزند با آتش تمیز مخالف آن توان کرد که باشد که میان زر و اشتباه

آن اندک ... زر ... اشتباه می افتد و تمیز زر از ... طریق

توان

توان کرد یکی آنکه زر خالص را از خلاص صحیح العیار بر دن آید

و اشتباه در خلاص تباه شود دوم آنکه زر در زیبق فرو رود و در زیر آن قرار

گیرد و اشتباه در زیبق فرو نرود و بر زبر آن بایستد و اگر زر غراب

قدری نقره برآمیزند سفید فام شود و اگر با نحاس بیامیزند سیاه فام

شود و با اسرب و مرداسنگ بیامیزند منتفخ شود از بعضی حکما

مرویست که اگر فضلهٔ موش در زیر غراب اندازند تیرات ...

شود و اگر فضلهٔ گربه در آن افکنند بصلاح باز آید اگر اندک ... باشد

باز بلند از ند زر شکن دار شود و اگر قدری در دهنه یا روی سوخته

کنند شکن آن برود و اگر مقداری کبریت در زر گداخته ریزند و

ساعتی سر بوته بپوشند زر نرم اندام و سرخ فام شود و گاه

بر روی سبیکهٔ زر خالص جرم ارضی سیه شود که گاه مانند دم طاووس

درخشنده و گاه زنگاری و گاه خاک ناک و گاه سیاه فام نماید بعد از

چندگاه برنگ زنگاری قرار گیرد آن جرم را اقلیمیا و زر خوانند که از جمله ادویه

عزیز الوجود است چون بعبارت و بهای طلا مانند فضل و کمال عرفا در عرضهٔ

زوال و فنا نیست و در بلاد کفر و اسلام تزئین بتان و بت رویان

میکنند نزد جمهور انام کثیر الاحترام است و فضلا بعبارات شتی صفات آنرا

املا کرده اند چنانچه شاعر گوید شعر وجیهی سنگی صاحب عیاری * نگاری سرخ

روئی سکه داری * گهی گردنده خوبان را سر دست * دمی سیمین بران را بوده بابت

گهی بر حرف یاقوت ظهر * عروس نوجوان کامرانهر * از و خلق جهان را

راست هر کاره * بهر کاری که رفته بوده دینار * و از منسوبات آفتابست

فصل دوم در کان او

کان زر دو قسمت یکی زر خالص که در آن کان با زر جنسی دیگر

آمیخته نباشد و یکی زر غیر خالص که در آنجا با زر جنسی دیگر آمیخته بود و کان زر بسیار است

خواجه ابوریحان در شرح کتاب ناسخ القراطیس بیان کرده که کانی در حدود [illegible]

واقعست و از اسحق یهودی مرویست که کانی در دیار مصر هست و در موضعی

که طلا

که طول آن سه و عرض آن یک درجه است و احمد طبیب ساوجی بر آنست که در

نواحی دامغان و جبال جنوبی کرمان چند کان زر خالص پیدا نموده و میان

جمهور مشهور است که معادن زر در دریای مغرب واقعست

فصل سیوم در تعریف انواع و قیمت آن

طلای نرم اندام سرخ فام که سرخی آن بسبزی زند بهترین اقسام است

بعضی محققان گفته اند که رنگ طلا مشابه حمرهٔ آتش باید و نرمی آنرا بمحک

سر و ریش امتحان باید کرد و اگر بر خلاف این بود ناپسندیده باشد و چند انکه زر کهنه

تر شود حسن و لطافت وی زیاده گردد و چون تقویم بسیاری از اشیا بطلا میکنند

و میان مردم کثیر الفواید است و اکثر مهمات انام بواسطهٔ آن انتظام می یابد تا

غایتی که زر را ناموس اصغر و ملک الاجساد و قاضی الحاجات گویند

شعر ای زر تو بعینه آنکه جامع لذاتی * محبوب خلایق بهر اوقاتی *

بیشک تو خدا نه ولیکن بخدا * ستار عیوب و قاضی الحاجاتی * و قیمت آن

احتیاج به بیان ندارد و لیکن زر را اختلاف در بلاد دوران کرده اند و در کتب

زر شاد و ناسکوک که در خطا و هندوستان زر مصور بصور مخصوص و در
مصر و ایران زمین زر منقوش باسم سلاطین در معاملات جاریست و در
بسیاری از بلاد زر و نقره مغشوش روان کرده اند تا زمان بلاد بیرون برند
فصل چهارم در خاصیتهای آن طبع زر بروایتی حار رطب و بروایتی معتدل است دل را
تقویت کند و امراض سودائی را سودمند بود و روح حیوانی را مدد کند
و در درد و خفقان نافع بود و اگر عضوی را بزر داغ کنند تنفس نشود
و ریم نکند و زود اصلاح پذیرد و اگر بحبل زر سر در حال شبه معر کنند تقویت
نظر کند و سوزش دامعه بصر را نافع بود و اگر قدری زر در دهن گیرند
خوش بو کند و زر شاد درین خواص اقوی بود و باب زر کتب نویسند
و مذهبان و نقاشان آب زر بسیار استعمال کنند باب دوم در سیم و اجزا
که یافته و در و چهار فصل است فصل اول در صفات آن سیم فلزی
سرزینی نفیس قریب بزر است لیکن در تابندگی و پایندگی برابر زر
نیست

زر نیست چه توسط مزج بعضی داروها با وی تا ناچیز شود و بر وزن کار سیاه
در زیر خاک مانند خاکستر گردد اما آن خاک را اسپیداج توان ساخت
اگر با نقره مذاب قدری نمک سیاه بیزند سفیدی او را زاید شود و اگر قرابل
کبریت بیامیزند بسیاهی مایل شود و اگر مقداری ارزیز در وی ریزند متفتت
گردد و اگر اسرب با وی مزج کنند در شبیه مطرقه شکسته شود و
گاه باشد که زر زردی یا سپیده سیم خالص که نگاه کرده باشند حرص ارضی سیاه
نکون یا بدوان جرم را اقلیمیا فضی گویند و آن ادویه بسیار فاید هست و تیز
از اشباه آن نگاه توان کرد و سیم از منسوبات قمر است فصل دوم
در معادن او کان نقره در اقالیم سبعه هست و از صوب مغرب در موجود
مشرق و در ترکستان و در ارض روم و فرنگستان معادن بسیار است
چنانچه در ارض روم سی و چند کانست و چند کان جمیع معادن سیم با آب
آمیخته است نخست مقداری از اثر آن امتحان کنند اگر سیمی که از حاصل

میشود زیاده از قیمت اسرب بالا استخراج سیم از کان میکنند واگر
زیاده نباشد چنانچه از معادن اکثر بلاد استخراج نمیکنند و در بعضی معادن
سیم در خلال سنگ نکون می یابد و سیم از ان سنگ به دو طریق جدا توان
کرد یکی آنکه خورد با سنگ ازان میان بگزینند و طریق دیگر آنکه سنگ
را خرد بسایند و سیماب سیم از آن جدا کنند و سیم فلزی ذهبی است
که بواسطه استیلای برودت و رطوبت زنگ و سفید گشته فصل سیوم
در تمیز انواع سیم دو قسم است قسمی از قسم دیگر سفیدتر است و بهترین اقسام
سیم شدید البیاض و نرم انواع است که بارقش و کسبد از تیره شود و سیم خالص ناقص
عذب المذاق و صافی آواز است بی آنکه صوت او صم مخلوط شده باشد و عذبه روی
خالص مر المذاق و جرمی آواز است که صوت او از صم خالی نباشد و چون
سیم میان مردمان کثیر الجریانست و قیمت اشیا بآن میکنند و قیمت آن از همگنان
پنهان نیست و بیان آن فایده چندان ندارد و چون بسیار از مهمات مردمان

بوسیله

بوسیله سیم سامانی یابد در اثنای آن چنانچه در ثنای طلا مبالغه نموده اند کما قال
الشاعر لولا خاف الله سبحانه ٥ تعلقت للفضة سبحانه ٥ حاجتی
جیبش پنج پنج نیست ٥ نعوذ بالله دوستی بجز از نقره هیچ نیست فصل دویم سیوم
در تمیز انواع سیم بارد و در طبست و در مفرحات رطوبات فضلی دفع کنند
و فرح بیفزاید و اگر سیم در دهن نگاه دارند دهن خوشبو کند و اگر بادارو جیم
فرح نمایند تقویه بصر کند و منقوش محلول کتابت و نقاشی توان کرد
باب سیوم در مس که آنرا بتازی نحاس گویند و در وجها فصل است
مس سه نوع است سرخ صافی که نرم انواع دیگر و سرخ زرد فام و سرخ صلب
سیاه فام و هیچیک از فلزات زود تر از مس نرم نشود و دیرتر از حسب
گرمی رها نکند از بلناس کلیم مروسیت که نحاس مونث طبع است قوة
حفظ تغیر سید هد و قوة غیر قبول نمیکند و مطواعست که حل و عقد و تقطیر
تکلیس می پذیرد و فلوس معظم بلاد و اکثر امات المبت و الهی

بآن آلت جواهر نفیس را جلا دهند و آلتی که بواسطهٔ آن آلت نقش نگین

بلور و امثال آن میکنند از مس میسازند و مستولی بر مس زهره است و نزد

جمعی زهره با شرکت مریخ است **فصل دوم در کان او** و کیفیت تکون آن که

مس فراوانست و معادن مشهور آن در بلادیست که مذکور میشود مثل دیار بکر

و روم و آذربایجان و سوس و اندلس و سیستان و نیشابور و قرنیک کرمان و

بعضی هر دو معادن برانند که کان مس در اندلس و مس مصنوع بتوتیا را آنجا نسبت میکنند

و بواسطه آنکه در سایر بلاد سه نوبت مس را با توتیا مزج میکنند و در اندلس

پنج نوبت و از اینجهت آنرا احمر میگویند و از بلیناس حکیم مرویست که ماده

نحاس روی بسوی بابهای ذهب دارد و بواسطهٔ مصادفت مراتع از

لباس ذهبی مایوس شده و کسوت نحاسی قبول کرده است **فصل سوم**

در تمیز آن و قیمت آن نحاس سرخ صافی نرم اندام بهترین اقسامست و سرخ صلب

سیاه خام زبون ترین اقسام و قیمت مس در بلادی که از معادن وی بعید است

مانند

مانند موازی ضعف قیمت اوست و در بلادی که بمعادن قریبست مثلا

در مصر موازی چهل و شش فلس بدرهمی نقره میخرند و در بلاد قریب بمعادن

صد فلس **فصل چهارم در خاصیت آن** مس گرم و خشک است اگر

مداومت نمایند بر آنکه طعام و شراب خاصه ترشی از ظرف مس خورند

امراض کبار مانند سرطان و داء الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و

امثال آن پیدا شود و اگر قدری ماست با نمک در ظرف مسین کنند

و در سرش بپوشند یا ظرف مسین بر سر ماهی بریان کرده گرم نهند تا بخار

در وی حبس شود کل واحد از ایشان در بدن ابلغ سموم عمل کنند و اگر مس را

بسرکه تر کنند و در جای نمناک نهند زنگی بر آورد که آنرا زنگار گویند و زنگار بسبیل

ناخنه را نفع دارد و در مرهم لحوم عفنه را ازاله کنند و جراحت کهنه

را بصلاح باز آرد و نحاس محرق در حرفت کاشی گری و میناگری رنگ سبز است

و در مراهم مستعمل است و زنگار نحاسی محرق در صناعت اکسیر استعمال میکنند

باب پنجم در اسرب در و چهار فصل است فصل اول در صفات آن اسرب فلزی
تیره فام نرم اندامست و سست آواز که در گداختن چندان نباشد و زیبق که
ماده اوست مانند دردی باشد در شراب در رنگ و بواسطه درشتی زیبق زر
را نفعتی میگرداند و بسبب نرمی و خامی کبریت سست آواز است که از
اسرب مانند که از ارزیز است و از اسرب شنگرف و مرداسنگ زرد
سفید آب سفید حاصل آید چه اگر اسرب مکلس را آتش زیاده دهند
شنگرف شود و اگر کوره که اندرآنگاه کوبند اسرب اسرب را از نوع جدا کنند
اسرب مرداسنگ گردد و کاورسه اسرب در ثقل سرکه نهند بر سطح آن
بتدریج سفیدآب متکون یابد چنانکه در سطح مس زنگار متکون می یابد
از اسرب مکلس سفیده سازند که از جمله رنگهاست که نقاشان استعمال
کنند و همچنانکه نقره جمیع از سرب خالی نیست اگر مقداری آهن باضعف آن
مقدار سرب بیامیزند و بگدازند مجموع اسرب سفید لطیف حاصل شود

واگر

و اگر اسرب بگدازند مقداری نوشادر با آن بیامیزند کدورت اسرب زایل
و مانند نقره سفید و صافی و لطیف شود و زحل را اسرب مستولیست فصل دوم
در کان آن کان اسرب مانند چرمهای آزادگان اکثر مواضع واقعست و چون
توتیا از آنجا تکون می یابد ولابد از کان اسرب خیزد فصل سیوم در انواع
آن جنس قسم اسرب اصفهانیست فصل چهارم در منافع آن اگر صفحه
اسرب بر پشت بندند بادنشاند و احتلام بازدارد و اگر سفیده نمناک
آن رطوبت بالد یا با آب سرکه و آب کاسنی بسایند و بران طلا کنند
ورم تحلیل پذیرد و شنگرف از جمله رنگهاست که نقاشان بکار برند
و در ضماد مرهمها مستعمل است و سفیداب اسرب مرهمی چند میسازند
که اکثر جراحات را نافعست اگر سفیداب اسرب را با روغن گل خاکشی
طلا کنند سوختگی و مرداسنگ ورم اندام را زایل کند و از
مرهم جراحات را از عفونت نگاه کند و خشک گرداند و خوردن آن

مهلک بود و اگر مرد از سنگ با سفنج و آهک بر عضو او سفید طلا کنند

سیاه شود و دود دیگر از سوختن آهن سبز خبر دار عفونت اگر قدری از آن

در آب حل کنند و در محلی که گزندگان باشند بپاشند گزندگان بگریزند و

و اگر بگزند بمیرند **باب ششم در آهن** و در وی چهار فصل است **فصل اول**

در صفات آن در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که اجزای ترابی با ماده

آخر مخلوطست و از جرد حدان به نهایت نسبت عسر اذابت و کمودت لون

بعد از آن از ابتدا بسبب اختلاط اجزاء مذکوره است و آهن یک قسم

نرم آهن و فولاد چهار نوعست نوعی که اصلاحات نمیگردد و از آن

اکثر متاع میسازند نوعی دیگر آهنی است که آب میگردد و از آن

تیغهای رومی و سقالی و آلات نجار و زرگران میسازند و این نوع را

قاطع گویند نوع دیگر نرم آهن تاریک و تیره و ریزه است نوع دیگر

سفید خام و نرم است [illegible] که در زیر ضرب تیغ دارد دیگر نوع دارد

و از این

و از این نوع تیغها سازند که مانند کاغذ میتوان پیچید و فرنگیان میکنند

و این نوع را ببلاد اسلام آرند و فولاد دو نوعست کانی که از آن شاه

گویند و عملی که از نرم آهن با بعضی ادویه حریفه سازند و گاه باشد که فولاد

ریزه کنند و نرم آهن که آرند و امتزاج از آن جوهری حاصل شود

بلارک گویند و از بلارک تیغها و کتاره که هندیان [illegible] میدارند و امثال آن

و بعضی ادویه بر آن طلا کنند تا گوهر برآرد و بلارک چند قسمت

شاهی و بلارک فاجکی و زومیناو غیر آنها بلارک سفید را گوهر سفید درشت

مثل شکل [illegible] بود و میناو گوهر بسیار ریزه بود چنانکه گویا بسر

نقش کرده اند و باین قسم تعلق کنند و بلارک فاجکی گوهرهای سفید بسیار

دارد و لیکن [illegible] و سریع الانکسار است و گاه باشد که موازی سر

یا زیاده از تیغ که گوهر و سیاه خام بود و آنرا [illegible] میگویند از پس خاصه

فتنی تیغ بود انچه برکتاره باقرب قبضه بود که هند برخصم مبارک نیست

فصل دوم در کان آن کان آهن مانند هم رفا بیست فرد ما یکان در اکثر بلاد

واقعست و بلارک شاهی و رومینا در هند و بلارک جاهکی در فارس میباشد

وطریق آب دادن بلارک هندی آنست که قرنفل گل سرخ و سرگین گاو با

سلح و زجاج ضم نمایند و بر وجهی تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش می تابند و هر

دو جانب او بر قطعه نمد نرم می نهند تا زمانیکه آب گیرد فصل سیوم در انواع

آن آهن فرنگی سفید نرم اندام بهترین اقسامست و شمشیر های او

موازی یکهزار دینار مصری می ارزد و بلارک شاهی اشرف انواع

بلارکست و بعد از آن رومینا و بلارک جاهکی بواسطه آنکه حسن اشکال و

کثیر الجوهرست در اوایل احداث آن بجای بلارک هند میدانستند و بقیمت آن

میخریدند لیکن چون آنرا آزمودند بسیار خشک و سریع الانکسار بود

و قیمت آن تنزل کرد ارباب وقوف و مهارت گفته اند که آهن نیکو

باید که سفید فام بود و او را درد و طبع نباشد فصل چهارم در خاصیات آن

آهن

آهن از جمیع فلزات انفع است تا غایتی که گفته اند که حرف پای آن

تمام نمیشود و زنگ او را زعفران الحدید گویند معده های ضعیف را

تقویت کند و در بعضی صنعت کیمیا مستعمل است و مرهم بواسیر را مفید

بود و در جوارش اسیر طاسو مند بعد آبی که بر کان آهن گذرد از مناهی

که بر سایر کانها عبور کند اخف و احسن است و اگر قدری از سفیداب

با روغن مر آهن طلا کنند یا قطعه ارزیز بر روغن و نمک بنگ بمالند تا

سیاهی از آن بیرون آید و آن سیاهی بر آهن طلا کنند آهن زنگ نگیرد و

اگر میخی آهنین گرم کرده چنانچه سرخ شود و بر هیچ درختی کوبند درخت

خشک شود و اگر خون بز گرم با آهن بمالند زود شکسته شود باب هفتم در

خار صینی در خار صینی خلافست بعضی مردمان چنان روایت کرده اند

که در حدود چین فلزی زرد رنگ غیر منطرق می باشد به هفت جوش هست

که آنرا خار گویند و این جوهر بمزاج زر نزدیکست لیکن از زر اثقل است

بدلیل آنکه اگر بازر را امتزاج یابد و زر را بکند از نوز زر ضرب و رسوب کند
و بعضی دیگر بر آنند که خارصینی فلزی که از نوع سیاه خام است که بسیار بی
آن ضربی خرد شود و از آن انواع اسلحه میسازند که زخم آن اسلحه را مضرت
عظیم است و گویند که در حرز چین از خارصینی آینه چینی میسازند و اثر او صاحب
لقوه در آن نگاه کند شفا یابد و اینجا جسمی میسازند که چون مقوم بر خرس
رسند صد آن آلتها را ببرد و خاصیت خارصینی از علت صرع و ام الصبیان
ایمنی یابد و جادو را دفع کند و اگر بر اطفال بند بود در خواب نترسند و فزع
نکنند و بعضی دیگر بر آنند که در میان زابلستان و بدخشان سنگی بهیست
که چون آنرا بگدازند از آن جرمی غیر منطرق شکننده برنگ قلعی ترشح
کنند که آنرا خارصینی گویند و بعضی دیگر بر آنند که در زابلستان سنگی
سیاه فام هست که آنرا میگدازند و قوالب مختلف میریزند و
از آن تعویذها و مهرها و امثال آن میسازند و هست با

آینه

با آینه چینی دارد و بعضی گویند که خارصینی از صاعقه تکون می
یابد و از آن جمله در جبال چین که مهبط صواعق کثیر است
جسمی صلب بشکل عمودی یا قبضه که اگر آن در زمین فرو رفته
بود و ربما ... و حیانه تمت الرساله بعون
الله تعالی بتاریخ روز سه شنبه پنجم
شهر شعبان المعظم
سنه ١٢٦٤

